







بازدید شد  
۱۳۸۱

بازدید شد  
۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای ملی	
اسم کتاب: <b>نسب انواری</b>	
مؤلف: <b>عماد داود خان دم آهرا باری</b>	
موضوع تألیف: <b>شماره ۲۰۵۲</b>	
مؤسسه: <b>۱۳۰۲</b>	شماره دفتر: <b>۱۳۷۷۴</b>
شماره: <b>۲۰۵۲</b>	

بازدید شد  
۱۳۸۱

بازدید شد  
۱۳۸۱

ملی فهرست شده  
۲۰۵۲



روز می شد  
۲۲ - ۱۲



بازدید شد  
۱۳۸۱

بازدید شد  
۱۳۸۱

۲۷۵۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

اسم کتاب: **نهایه التواضع**

مؤلف: **علی داود خان دمهرآبادی**

موضوع تألیف: **شماره ۲۰۵۲**

مؤسسه: ۱۳۰۲

شماره دفتر: ۱۳۷۷۴

۲۰۵۲

کتابخانه مجلس شورای ملی  
۲۰۵۲











حجاب کشیده و در پیش آفتاب بنیاد کردند کسی که دشمن از احوال او خبر نگیرد  
 بدین که دست دراز صاف او چو خنجر است بر نظر کشیده از روی انصاف شغل ایشان اهل است و جهانت  
 و صف خلیفه برگزیده ایشان که بجهت او صحت کینه با شتم و زانیه باشد و جدا و بغل نزار زنا بهر سبب باشد و تقدیم و تفضیل  
 دادن او را و لا و شتم که سبب و مولای او بود و دیگر این چنین کسی را و جو و او لا با شتم لا بی سبب خلافت و سزاوار  
 تر به امامت و شرف و میراث است و امام المقتدر علی بن ابیطالب علیه السلام را با آن جلالت قدر و منزلت و شرف  
 فت حسب نسب و در برابر و در علوم است که خود را از او برگزینند و در بودن نافع امر او بی رودمان و استحقاق  
 و عقل و ادب این باب در نزد خود را ندانند و حق بکار برده و عدا و در دیگر بر خود داری است و دیگر بهوش و بی غنی  
 فرقه با حسیه اشاعت را درایت از علی بن مثنی قمر از یکی بن محبوب از ابن ربیع از حضرت امام  
 جعفر الصادق علیه السلام و دیگر همچنان محمد بن شاذان و ثوبان و زانی که در بزرگان فرقه با حسیه از چندین طرف  
 در کتاب مثالب ذکر کرده و صاحب کتاب الواعی الا نوار از مروج مذهب انرا شاذان و غیره پیش علی بن ربیع الدلی  
 روایت نموده است و در کتاب مثالب ذکر شده و مصنف کتاب تحفه و جاسی و صاحب کتاب ریاض الايمان  
 و مولانا حماد پس در کتاب بدیهه کشیده و غیر از ایشان نیز باندک اختلاف در میان است که سمرقانی و  
 یاقوتی و اندک صحت کینه از پدر بن عبد المطلب بود و مشعل هشتم بن میفره و مشعل هشتم بن میفره  
 مکان را داشت از قبایل سمرقانی و بر بنده قبایل و عقل میزد تا زنا نخواستند کرد و دشمنان شام را هر دو  
 بهرگاه و هر دو میفره و فیصل که مدتی از غلامان قریش بود و بهمناک میل بهر سبب و بکارگاه شتم و  
 و فرقه است با و زنا باند صحت کینه که در کوه که بنده قبایل من فعل دارد و پس بغل و دستهای او را در درخت بند کرد  
 تا گوشت بدنش کشیده شد و اندک اندک قبایل او را بزرگ کشیده و با و جاسی کرد و مدتی در این کار بودند  
 تا عاقبت و دیگر خطاب از نظر او منزه گشت و صحت کینه را در میان صحنه انداخت شخصی او را به دهنش شتر  
 چرخش داده و چون بهر تقدیر رسید و سبب اتفاق روزی نظرش بر ما درها و با و درخت شکم ما در از نظر  
 پسر کران بگشت و خمر از او در وجود آمد که زینت بخش آن گشت و کوه بود و در ترس مولای و خمر را در باره خمر  
 پی چیده و در میان شام که انداخت پس شام بن میفره بن ولید را یافت و بمنزل خود آورد و در دست

کرد تا بعد از مدتی رسید و او را حقه نام نهاد و بود و سبب اتفاق خطاب را نظر بر روی شش و پس عاشق جمال و مشغول غم و گشت  
 او شده و با او جاسی گشت کرد و سمرقانی شام که در بر جاسی گشت و بعد از این جاسی شد و در یکی از شتر عرب است و میان  
 نسب انکار سبب کشیده و بعضی بن شمر را بحضرت امام جعفر الصادق علیه السلام نسبت میدهند و نیز بعضی بن کتاب  
 در الواعی الا نوار ذکر نموده که از مروج مذهب انرا شاذان و غیره پیش علی بن ربیع الدلی شتم که در این شعر کلام میفرماید  
 امام جعفر الصادق است من جتاه فخاله و والده و امته و ائمت و عتبه و اجدان بعضی الواعی و ان یقتضی  
 بوم القدر یجده بعضی که جتاه و و خال و پدر او باشد و مادر او خاله و خواهر او بود و چندین کسی سزاوار است که با او  
 حق که امام مطلق است و شکی نیست در او و طاعت نماید و میسر است روز غدیر کرده و حکم فرمودی علیه السلام در میان  
 آن بی نسب که گشت کسی را که پدر او بود و در شتر میفرماید مسلمش خوان گوشت کبره کافر و زنا هر کس را  
 که باشد مادرش خمر را نبود که او بر پایه میفرماید بی حیایا تیرگی تیرگی از آن شومان بدتر تیرگی تیرگی  
 در آن دو نماند و راه که یکی در اصل خطایست یکوا چه فرمودی چنین کن لغت پسار باشد و بنابرین  
 تا زنی می آید که خطاب پدر و مادر و جده و خال و خواهر و عوان و دلایطال باشد و در کتاب ریاض الايمان روایت  
 است که چون عبد المطلب را بن مقداد و قوف یافت خطاب را که قریب سرور تا آخری گوش و میان هر دو شام  
 او را با او که در صحت کینه را از کینه اخراج نمود و او در عاف بر دو و آخر آن ملک حرام زاده و حلال زاده کی خود را نظر بر  
 و در انعام و اخ کردن عبد المطلب را از او لا و را بغل و شتر و فاقه مبتدا کردند و حقوق ایشان را در دست ایشان  
 اشتری نمود و زنت صحت کینه بکل مع علی با الزنا حرم فلانها علی زنا فلانها صحت کینه و لا  
 قیام و علم زنا بر غنات ابنها امام یعنی زنا کرد و صحت کینه بر ناصبی بری زنا صحت کینه با کینه عالم بود و بحسب زنا  
 پس تو امامت کن او را بر زنا با و اسطیقا بر او و در مثل او و در شش است و او را علامت کن و علامت کن بنابر  
 که یقین کرده باشد که این صحت کینه است و زخم بخور که میند که پنهان است و غیور را بخور و غیور  
 از آنکه بود بعضی همچو سمر باشد زنا نطق از آن بشتر وانی چو سینه چنان سمر بود و بعضی شش  
 و نسب عثمان بن عفان علیه القعه و العذاب و از آن و گشت عثمان ابی اسلم است و در کتاب حسن البکر آمده  
 که گشت عثمان ابی جعد او بود و او مشهور با و عمره است و مادر او دختر کریم بن ربیع است و او را یقین ملک بنی سمر



و تولد عثمان قبل از رسیدن کانیات بهشت سال فرشته شد هشام بن محمد ایب الکی که در کتب اهل سنت  
 و در کتب مشابه اصحاب و سلف شافعی نیز در کتب خود آورده اند و در کتاب طرابلس آمده که عثمان بن  
 نواز می سیکرد و در محفل و عروسی خانه ها رفته خوانندگی و رقص میکرد و کون می جنبانید و زنان و سکن  
 میزدند و بغایت محل قبیح است که علی می اهل سنت در کتب خود ذکر میکنند که پدر آنکه و اما نشان اولاد  
 زنا و عشت و دیوث و دوف نواز و رقص و کون جنبان اند و وجود این حال ایشان را مقدم میدانند بر هاجتی  
 که در پدر آن نشان عیسی و نه در هجرات نما ایشان بر می است و ما هذا العجب و غریب و غیر می این منبر بزرگوار  
 و در حین نوشتن این باب در رشته نظم کشیده آن بدکدی که نام او عثمان است شهادت آن  
 و ف ز ن کون جنبان است بشهیدان که دشمن جبر و آل با پدری یک پدرش سلطان  
 در نسب معاویه منزل معاویه در کتب مشابه آمده و صاحب کتاب کشف در کتب ربح الابرار که  
 کرده است راوند می از ابن هشام که در کتب مشابه آمده و صاحب کتاب کشف در کتب ربح الابرار که  
 عمار بن ابی بکر بن العفره الجردمی و مسافر بن عسروانی معروف نواز و ابوسفیان در یک ظهر بخت دارد  
 معاویه بنده رسیده و مندا آفتاب شد و معاویه را برانید و کجلی بن شافعی گفته که عمار و مسافر و ابوسفیان و  
 و صاحب بن معنی بخدمت منده رسیده و مندا عاصی شد و معاویه را زانید و در میان این چهار نفر او را گردان  
 ابوسفیان بستند و شیخ ابوسعید اسبعل بن علی سقا و ابوالفتح محمد بن جعفر همدانی که از مشایخ  
 محدثین اهل سنت است در کتاب بجهت المستفیذ در کتاب مشابه بنی امیه طریقه با خبر آورده اند که  
 چندین فرد بر در نزد خود با او مخالفت باخت و عزا و عده میداد که تر از آن خواهم کرد تا آنکه از او عالم  
 شد و حل او بشش مالک اسید و عرو بن مسافران دست خصومت و فحش مسافرانند و بجز و بخدمت  
 نشان ابن منده که با دشا و صاحب اختیار آن جا بود رفت او را بعد پس از ابوسفیان بخدمت  
 و در خانه و زانجا او فرستادند و چون سه ماه گذشت انک معلوم در منزل او تولد یافت و بعد  
 چند ماه ابوسفیان بجز و رسیده و عرو بن مسافر از ابوسفیان زوال مند بخدمت گفت که بنحی من بدو  
 از نشیندن این فعال غلغله عزا و چاره شده و بدک انک اسفل شافت و در کتاب بغضه الایمان طریقت

که ابوسفیان تجارت بشام رفت و در شام بکمال و چهار ماه توقف کرده و چون در کتب استنبط بود و کتب  
 بزرگن شد و در ابوسفیان گفت ای منده من مدت بکمال و چهار ماه است که در کتب پران رفتم این حال در کتب  
 منده نام یک را بر ابوسفیان چوب چند بر شکم او زد که شاید از کتب زنا ساقط شود فایده کرد و بعد از سه ماه از  
 قدم ابوسفیان معاویه بود و آمده و مندا از صحبت سیان او را محظوظ تر بود و چند بار فرزند سیاه آورده و همان  
 بخت و ما در منده تمام داشت و او را در نزد خود و علم سر خود و در نزدی الجا را علم را در بان تمام میزد و در وقت  
 زنان خواش را با آن علم میشتا شد و هرگاه و انعم الکنه میشت عکاست آن بود که کسی با او خلوت کرده است  
 و کاتبی بود که نام اشخاص اینوست که با او مباشرت میزدند و چون فرزند می بوجود می آید آن فرزند را  
 بان زنا کاران در دو کا هن پرند پس او را بر دهنده بد که میداد فرزند او بود و در کتب محاسن و ذکر  
 شده است که شخصی در منزل معاویه را برای بزرگ بید قهر و کینه کرد و انشخص چون از نزد معاویه بیرون رفت  
 معاویه بایزید گفت شانی که قصد او چه بود مردم منده را بان کسی که او را منم میزدند و او را پدر داشتند و بزرگوار  
 که چون حضرت رسول بر زنان آید کریمه و لاترین میخواند منده گفت و علی بن الحارثه انحضرت یکی از اصحاب  
 نظر کرد تبسم فرمود و در کتاب بغضه ایمان آمده است که عمرش از اسلام کاهر بخدمت منده رسیده  
 و چون منده مسلمان آید و زن از او و آنرا فایده و او کل واحد مندا مده نازل شد منده بخدمت حضرت رسول  
 صلا آمد و بیک رسیده گفت علی بن الحارثه یعنی زن از او ناکند عمر من در سفر و در کتب و لاترین الحارثه  
 یعنی قسم بیعت خودم که زن از او ناکند و منده بخدمت این که در خاطر مندا آورده که چندین سال از دنیا  
 کرده بود که منده که حضرت رسول صلا آمد علیه و آله تبسمی کرد و جمله معاویه را این سنی معلوم شد و در  
 کتاب حدیقه ایش که در منده لغات مولانا احمد حبیبی است ذکر شده که در اصل امیر از قریش بودند  
 و امیر غلامی بود که از آن عید الشمس و چون در عید الشمس از او کرد و در راه وجود او را بفرزند بر سرشته  
 و در میان عرب متعارف است که چون غلامی را از او بکشند بنام النخل او را منسوب کردند و در  
 کتاب بغضه ایمان و در رساله تبصره العلوم آمده که عید الشمس را بر سر بود که در جاپلیت در میان  
 عرب دف بود و چون عید الشمس را از او حل و مطلع شد او را از فرزند خود خارج کرد و در کتب حدیقه



و مولانا احمد در کتاب برج القدر روایت کرده است که بنی اسرائیل فرشت خود و اهل آنها را زد و دست  
خدا سوختی بسیار و در قرآن چه فرموده است که اثم غلبت الروم فی ارضی الرض و هم من بعد علمکم  
فی بطنهم فبینهم بنی امیه غلب اینه بر ملک و نزدیک باشد که غالب اید بر این بنی عباس و در کتاب  
فصول الحق روایت است که ما را معاویه مترل و او را بخت مولای مولای منومان پیشتر و امانت  
که بنیستیم و او شاکر فرزند عید مناف پس حضرت امیرالمؤمنین در جواب آن عیون نوشت که ایس ایس ایس  
و ایس الصبیح کا القیق یعنی نبشده ماهر مانند ازادگان و زانک هیچ باشد نسب او مانند کسی که علی سار  
با و این دلیل بر محبت که بنی اسرائیل نبشده و بقی و عید الشرح و در این کتاب بنده و در فرزند می عبدالمنف  
نموده اند و معاویه را از انکار شواهد که در خود را در این باب پس احوال کرده و شجره چه که در قرآن و توحید  
با اتفاق اکثر مفسران بنویسد اندک اندک فاطمه و یکم سنائی قدس سره فرموده و داستان پس منکر که  
که از برتن او و او پس برسد پدر او لب و دندان چهره بخت مادر او بگویم چهره بخت او با حق حق  
و او پس چهره شد پس او سر فرزند چهره برید چهرین قوم نو لعل شربت باد لعن الله یزید و علی یزید  
در نسب برید بن معاویه لعن الله علیا در کتاب مجالس المؤمنین از کتاب شایب العجابه نقل شده است  
عزیز و شریف و بخت بود با علی از غلامان پدر در ساخت و در او در تشریف مصلحت فرزند خویش و یزید پلید  
صلیب خود و غلام در رحم اعدا ارام اشغال نموده و بر مغضوب کل شیئی ریح الاصله آن باصل خود  
جمع نموده و لیفک اعداء و قتل انبیا که بکار کرده و دنیا بگری که از علی علی بن سنان است گفته  
فان یکن الزمان فی عیننا بقول الزک و الموت اوتی قد قتل الله و عید کلب باض  
الطف او را دوستی مادر و در عهد ابن زیاد است که معاویه و عو سر بر روی او میکرد و هم از زبان  
کلب یزید بن معاویه است از لطف غلام سجده کلانی است و دیگر بریده بها شربت خود را بر خود و بیاج و  
شربت خمر را بر خود و حال داشت و در این مورد استعمال شرب خمر این ماعتول گفته فان حرم  
بر ما علی بن احمد فخذ ما علی بن السج بن مریم یعنی پس حرام کردیت خمر را در  
و آن کذاب بیعت بن خود را در این باب بر دروغ و کذب گفته را هیچ مذمب

خبره و چون دید که کار است و از آنرا دانود و ابوبکر و امیر و دشمنان بنی مغیره و ابوسفیان و عاص بن و ابی سفيان و  
ظهور بران ملعونه فاجره وارد شدند و در این میان آنحضرت عروصه میگویند شده انفر زنده و لبستند که در میان ابی سفيان و  
سهر که مقدّمه مشایخ و شتران بود چون تولد یافت شتر که از همه هر یک دعوی اختصاص در ابودت او میکردند  
چون عامر کاهی با و تقیید و مادرش گشت که زنده عامل است اما عمر و مشایخ بانی سفیان قیصر داشت  
و لذا ابوسفیان خطاب او را بعمر و عامر کرد و در خیره گفت ابوبکر ابوسفیان را شاکست قدیدت  
لنا فیکت منیدیت التماثل یعنی اگر ما در است ترا با ما نیست و اما تو چنگ از ابوسفیان که شکل و شمار تو  
با پدرش مانند و در بر جا ای تو مجموع خوبی ز که است که تو هم و در کتاب اربع انوار که ذکر است که در زنده  
چهل نفر با مادر سر و عامر نیز که زنده و در کتاب شواهد القدس از کتاب حسن العجا نقل شده که  
عامر بن نفلس در مجلس معاویه منتر را و بر با امام حسن علیه السلام نزاع کرد و سفیان را لایق بود که در  
معاویه بیعت امام علیه السلام شد از معاویه آن ملعون چنان نمود که از انچه مادر تو عروصه سفیان بود و دیگر  
بر بر سید سیاح و سفید ملاقات میکرد و می که از ز نول فعل حرام بود و آنکه در کس از انچه است که با درت  
فشا و کرد و بود و دعوی فرزندی تو که زنده و در میان ایشان نزاع سپار شد مانکه بغیر هزار و اند چون  
قره حله افتخ بنام سر و عامر آمد و ذکر گرفت و فرزند خود خواند و آنکه عامر را فرزند نبود و در کتاب احتجاج  
شیخ طبرسی آمده که عمر و عامر را در حوض معاویه با حضرت امام حسن علیه السلام نزاع نمود آنحضرت فرمود  
ای سر و مادر تو از فرمایش بود بعد از تولد تو ابوسفیان بن حرب و ولید بن مغیره و عثمان بن امیاس  
و نظیر بن حرب بن کلّه و عامر بن لبل هر یک از ایشان را بنود که تو فرزندانی و آنکه عامر را فرزند  
نمود و حضرت سید کاینات عامر را تبر خواند و تصدیق قول سید کاینات ندای تعالی این آیه را فرستاد  
ان شانک بوالا تر بنی بدرستیکه دشمن تو عامر دشمنای بریده است و ظاهر شود از کلام الهی که عامر نفس  
و فرزند نبوده و در کتاب بضاعت الایمان از مجتهد اهل سنت روایت است که در روز و حضرت بنی سید







منزل از مردم از تو بگذاشت معاویه گفت که بنوعی این در جوار تو قبول میکنند و معارف آن بخت است و با و بی  
 بروی و اگر در کتاب فضل الحق آمده که سعد بن وقاص می فرماید که از غلامان بنی عذره را فراداد و عی  
 خود نمود و بود و آنرا در زمان غنیمت از جبهه سعد رسیده و غلامان را بود و معاویه را روی بفرست که  
 نسبت تو بر بنی عذره میرسد و سعد بن ابی وقاص را از اهل شومی بود بواسطه آنکه سر در زمین جرد و او را در یکی از  
 مردوب بقتل رسانیده بود و گویند آنحضرت در دل خود در فکر بود پس مین بر خلاف عثمان کرد و در راه کاشی داد و  
 آنکه که چون نوبت خلافت بخت ظاهر بخت امیر المومنین رسید بعد و قاضی از حضرت امیر المومنین روی  
 نمود و معاویه منزل را ویران کرد و معاویه و وفاته است و آنست که بعد از این از خوار است و الله اعلم  
 بقضی الرحمن الخی غلامه دست بها و جنات او و الزمان من لم یوال من الامام و جنته سبیل  
 عند الله حیاه زمانه در نسبت برین علوم بودند و شام برین حد السایب الکلی در کتاب مشاب العجاایه  
 آورده که عظم پدر پسر غریبه بود بلکه غلام او بود چون خدیجه را پسر خواند و بود و معاویه که دید و قاعده  
 است بود که در میان عصب در قوتی که خواستند غلام خود را نسبت بخود دهند و داخل سازند او را در دست خدیجه  
 انظار از او میکردند و او را زانیدند از قبیله عرب و معاویه را پسر خواند و بود و معاویه که دید و قاعده  
 فضول الحق و گفته که محمد بن السایب الکلی در کتاب مشاب العجاایه آورده که روزی عدی بن عامر در  
 مجلس معاویه آمد و حال آنکه یک چشم او در جنگ جل از دیدن باز مانده بود و بعد از آن در پیرامون جمعیت از حضرت  
 و آنجا بود و نه پس به الله گفت یا عدی در کدام وقت چشم ترا این قصیده پیش آمده است گفت در وقتی  
 که پدر تو از منبر که خال که بخت و کشت آنکه او را کشت و ترا شتر خواست که ضربتی بر اندازد و کبرخی در جنگ  
 کاه پروان آمدی پس عدی می گفت که مضمون آنهای این است که پدر تو و پدر پدر تو نسبت به سر نداشتند  
 و بنده و بنده زاد و قریش اند و بعد از آنکه دیگران را این سخن را شنیدند که در دلیل بر آنکه پدر پدرش نبود  
 و در کلام مخفی نظام حضرت نبوت است که آنحضرت فرمود و الله که بشر قاضی بن صیغه با انصار حضرت امیر المومنین  
 علیه السلام و در وقتی که در جنگ جل این حرم را بر بقتل رسانیدند شارت از با و میداد و چنانچه انش الله  
 در باب احوالات زبیر ذکر شده و از کلام مخفی نظام رسول خدا را میسر و در که زبیر پدرش نبود است

از بر روی آنکه اگر حال را در سپرد و او را آنحضرت به او را و خطاب میکرد و چنانچه حضرت امیر المومنین علیه السلام  
 بکرات بفرست خطاب خطاب نمود و گفت که با بنی همدانک انجسته اللهم العن ابن صمناک الجشیه و ابن  
 صلیه و العن من توفقت فی افعالها و از او و در شل از سفاحت و زنا کارشش می حاصل و دست خطا چون  
 این اثر از خدا و کثیر شد است میگویند همیشه لعن از بهرند در لب علی بن سید اکر بر وجهی که  
 هشتم برین حد السایب الکلی در کتاب مشاب آورده است که صیغه شریف بر بود و او را در طایفه و فرستاد  
 که از غایت شدت و غیبت فراق را در میان شربت و باقی در در خانه خود و با دیگر و در دشمنی آنکه ابو سفیان برود  
 واقع شد بعد از آن عثمان او را ترویج نمود و بعد از شش روز که ترویج طایفه شده و در بعضی نسخ ذکر شده که طایفه  
 سیر را در ابوبکر است و ابو سفیان و بعد از آنکه بر سر آن فرزند و لب شده نمودند و آخر صیغه که عدا و او بود در میان  
 خود حکم سازند و او را در عهد الله می کردند و ایند چون مردم عیاش نمودند که با طایفه است طایفه ابو سفیان بگویند  
 او را طایفه سخی گفت پس بعد از آنکه بریم است و ابو سفیان بخیل میخواستیم که به بخیل منصوب باشد و بر روی آنکه صیغه گفت  
 ابو سفیان مزایه بجرم و عهد الله را به به حال و روایت است که روزی حسان شاعر بطایفه سر خواند که دلالت  
 بر حال زادی او میکرد و مضمون آنست این بود که عجب از قبیله عیال که بر او خود را که است که کند شمشیر  
 و قوم شب شما را میداند و ابو سفیان زنده است و دعا می فرزند می ترا میگذرد و در عاریتی تو عهد که بخش بود  
 است و معاویه که در این مسمی که او است و طایفه از این معنی پس از آنکه شمشیر گفت و دوست و دشمن از این  
 سخن چنان گشتند و از بنی امیه که در قبیله طایفه صاحب کتاب لطایف المعارف که از علای شافعی است روایت  
 میکند که در کتاب عهد الله حار انصار می آمده که پدر طایفه پشت بود و بکرات به که قبل می نمود این عمل را با یکدیگر  
 و حضری که بعد از او را در طایفه خود که صیغه را در طایفه و به خانه حرب بن امیه گذاشت و نزد نجاشی شده چون  
 باز آمد صیغه از ابو سفیان استیج شده بود و حضری گفت صیغه این بیکه که مر و بدیده ابو سفیان بگفت اندوه  
 مادر که صیغه با حق قریش که بعد از آنکه خواستند از پس زنی بعد از آنکه داد و بعد از شش ماه طایفه را بر قریش اعدا کرد  
 هر کار که بهر باشد و از آن چند داد که هر چه می توانا است در اهلش خلافت در سوره  
 نسبت دشمنان حضرت امیر المومنین علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت است که دوست نباشد











یعنی طاعت پس چون آنحضرت فرمودند حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمودند که از عفت اورشتم آیدم  
با و در نوم ادا بر زمین و نشستم بر وی سینه او که داشت در دست خود را بر علی او که در آنجنگ پیش طاعت  
کین با او پس که من از جلا مکتب یافته ام که قادر و قوت معلوم بجهانم با علی که من دوست می دارم از دشمن  
نیز در نزد او کسی که شریکم با پدر او و پدر او پس کردید دشمن تو فرزند زنا پس مولای مومنان فرمودند که  
منم شدم و او را که داشتیم و نیز این با او بود رحمت او که کتاب امتحان از این عباس نقل کرده است که گفت حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله باز و ج تنول در برابر خانه کعبه نشست بودند و من در خدمت ایشان بودم که شخصی حجه  
و خود ریخته از جانب رکن ایمن نمودار کردید و رسول خدا فرمود که لغت بر تو باد حضرت امیرالمومنین  
یا رسول الله این کت فرمودند که ای این را نمی شناسی این ابلیس یعنی است پس حضرت امیرالمومنین علیه السلام  
برجسته خود نمود و پیش از آنکه در شهر زمین زد و گفت یا رسول الله من این لعین را مکتب نمیدم پس سینه  
کاینات گفت ای این لعینه که او را مکتب داده اند تا در روز قیامت که وقت محاسن است پس مولای  
مومنان را که الله رضعت الظرف داد و باز کردید پیش طاعت گفت یا علی ترا سارت به هم که مرا با تو بدو  
و دشمنی است بجهانم که هیچ کس نیست که ترا دشمن دارد مگر آنکه من در لفظ با او شریک میگردم و فرزند او از لفظ  
من و او هم میرسد چنانچه حق تعالی فرمود است که و ساء کم فی الاسوال و الاولاد حضرت رسول فرمودند  
که چنین است و در کتاب بماند الا انما را که دست از شیخ ابو جعفر موسی رحمة الله علیه حضرت امام جعفر الصاحب  
علیه السلام مرود است که هرگاه مردی نزد یکی کند بر دو بر خود اگر نام خدا را بر زبان جاری کرد و در مکتب  
از او و اگر اسامی را بر زبان خود جاری ننماید و او را علی میگردد و دشمن طاعت و زودا کنی و با او در عاقبت  
شریعت راوی میگوید که آنحضرت با رسول نمودم که بچه چهره شانه میشود این معنی پس حضرت فرمود  
چنان تو ای مومن پاک اعتقاد که هر که دوست دارد او را در مصیبت من صلوات الله علیه حمین را شیطان و لفظ  
او شریک نیست و مولای محسن کاشی در شوق الهی فرمود است حکایتی گفت بشمار از زبان  
محب طاعت مولای دشمن است که حمل ما درین قوم اند و ما دوست یکدیگر را عیس کرده است و خود  
در دو آب الله حق را دوست حسد چهره دشمن علی بر فیض ولای آل نبی در بر خدا دوست

عبدی بن ابی دلف و گزینده است که برادر میانی و اهل منبر حضرت امیر المؤمنین علی السلام بود و در وی پدر  
از مجلس برخواست پس در آن رفت برادر و دلف گفت که همیشه پدرم میگوید که لا یغیض علی احد الاکان الزانیة یعنی  
و دشمن بنماید و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را که از آنجایی که در آنجا با هم رسیده است و شما غیرت امیر یعنی پدر را  
نمی بیند و هیچ کس زبان طعن بر اهل حرم او در آنجا نگذارد و دیگر در خود نهانیت پاک و امنی ایشان را بر وی منع  
و شرف ظاهر است بحدی که من بغض و کینه علی را در دل خود دارم و در این اثنا پدر ما با او دلف داخل گردید  
برادر هم که پدر را دید برخواست پس پدر ما با او گفت که بمن رسید آنچه را که دلف گفت و خبر در وی می که درین  
باب وارد شده است حق است و ما الله و الله الزانیة و حیضه یعنی آنچه از قسم که فرزند است که از آنجا در حال  
پیدا شده است پس حضرت علی و پسران این مقال آنکه من چهار و میض بودم و ما درین چهارید خود را بر او می گفتم  
در نزد من فرستاد و چون طرب بودی نظی اظهار نمود و خانه را از آنجا رفتی بود و عنان شکیبایی را از دست داده  
با او صحبت داشتیم نظایرین و الله الزانیة در آن حال بسته شده و چون اثر حلقه نمایان گردید و ما در ملامت  
اطلاع یافت او را بر این نشسته و چون این پسران زنا در حالت حیض حاملگی کردید است که و عذرت او با هر  
المؤمنین اثرین سبب است و اما حال این معنی را از برای کسی اظهار نکرد و بودم و منجی در هشتم در این قسمت  
که منی آنجا پاک بسبب می رسیده و بر خود لازم دانستم که و بعد از آن پیمان بکنم و پرده را از روی کار بردم  
هر که را بغض نمایان علی بر دل بود که برادر باشد که می گویم که از زنا و استرس و فریب و عیبی  
در نزد خود هیچی را موکل مشاهده نمود که هرگاه کسی بحدیث حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام بود و یکم مثال  
طهرانه و یکم که در کس که در نزد او بخیزد منی بر او و یک مثال طهارت با او چسبند روزی شش مرتبه بقیع است تا که  
امام امام از خود بخیزد و هر آنکه و قدیم در راه و نهاد و بشاری که راه خانه آنحضرت بود و راه خانه ابو جعفر از آنجا  
جدا شدند رسیده با خود گفت که اگر ما با او بس امام موجب عطف و دعاست که است اما مگر آن حلقه زنا در سن  
طهرانه و افروخته اند از آنجا آمده اند و در قدرت و استطاعت دادن آنحضرت بحدی که ابو جعفر در  
کرشمه صرف نیست فرمود که باز کردید و بدین خانه ابو جعفر آنچه من خواست که داخل خانه او شود و زمین منی بادم  
و پیمان است و با خود گفت که از برای آنحضرت و نیزه زنا و پرده در راه و نهاد و آخرت بر شکست







از امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده است که من لایفوت است که الله تعالی  
 در روز قیامت ایشان را  
 نیکو داند یعنی سرور و دخول است فی سائر و بعد از ایشان  
 معتدب میگرداند یکی آنکه خدا و رسول است معتدب نباشد و دیگری آنکه اگر امام است  
 امامی که از جانب خدا معتدب بوده باشد و یکدیگر آنکه عقاید و بی این نباشد که آن دو کس را از امام عسکری  
 و مراد از آن دو کس آنکه هر دو حضرت امام حسن عسکری را میگویند است که من لایفوت است که الله تعالی  
 مشرک با الله یعنی هر که دعوی است که امام باشد از جانب خدا باشد کسی است که بخدا تعالی مشرک آورده  
 باشد و حاجی را که هر دو در سال خود و در خود است که بنی باور و یکی از آنها را یعنی خود از حضرت امام  
 حسن عسکری علیه السلام نقل شده است که من لایفوت است که الله تعالی علیه السلام فوالله ان الله تعالی یعنی هر که دعوی  
 امامت کند و امام نباشد یعنی خدا و رسول و از جمله این سر تعین نموده باشند شخصی این چنین را نا اهل علم  
 و از سنجیدن یعنی در زمره کفر است و در کتاب جی مرآت المعنی از حضرت رسول ص علیه السلام  
 مرویست که آنحضرت فرمود که من تابع علی خلافت بعدی خود کار فرمینی هر که من است و خصوص نماز  
 با حضرت امیر المومنین علیه السلام و در خلافت بعد از من پس تحقیق که کار نبوت من کرده و بمن کار  
 است و نیز در آن کتاب آمده که حضرت سید کاینات فرمود که من تابع علیا خلافت بعدی خود کار  
 جز آن نبوت الانبیا و من قبله یعنی هر که من را بنماید با علی علیه السلام در خلافت بعد از من پس تحقیق که کار  
 نبوت من و نبوت پیغمبری که پیش از من بوده اند نموده است و در خصال ابن بابویه از حضرت امام  
 حسن عسکری علیه السلام مرویست که هر که شک کند در کفر دشمنان ما و جاهلی که فکر کرده اند با آنکه کافر  
 است و از این سخن مرویست که شنیدم از حضرت رسول ص علیه السلام که میگفت هر که بمن ایمان آورده  
 است و تصدیق کند و فرموده من کرد است و او دشمن دارد و علی را کس کفر است و من نیست  
 و نیز از خطب خود از من که یکی از علما میگوید است از ابن عباس از حضرت رسالت بنابه الله علیه السلام  
 نقل نموده که آنحضرت فرمودند که بدستی که خدا تعالی گردانید علی را نشاند میان خود و میان خلق خود  
 یعنی با خلق بخدا را می رسد پس هر که او را شناخت من است و هر که نگار و کرد کافر است و هر که او را

برابر و مساوی است با دیگران و نیز از آنکه و نادان است و هر که دوست داشت و دوستی او را بشمار که خود را  
 بر دانی و دوست کار می نامی ندان که مراد از دوستی و اطاعت است که بی قایل حضرت امیر المومنین علیه السلام را  
 دینی و غیره و جانشین حضرت رسول ص علیه السلام شد و ترشش مطلق را نباشد و از هر دو جنبش  
 جهان نوزیست جس شبعت رحمت رحمت یعنی از عذاب جاوید است و در شیخ الطائی ابو جعفر  
 عسکری نور الله علیه فرموده است که این عباس از حضرت رسول ص علیه السلام مراد است که در وقت که از او  
 که در این و در دنیا از ان انقطاع باید آنحضرت در جواب فرمودند که بر تو با بود و محبت بنی اهل بیت که فرمود  
 پاک نگردد بر کسی و وقت فرستاد است که من بجای تو تعالی هیچ حسنه از بنده قبول نکند از دوستی عباس را بر طایفه  
 از رسول خدا که در اهل ولایت آنحضرت بوده باشد یعنی در دنیا و قیامی با و باقی باشد احوال او بدر جواب باید که  
 هر دو ازین سعادت بوده باشد از رسول نموده او را داخل جنت سازد یا این عباس سخنانی که آتش بر دشمنان  
 علی مشرک غضب آورده است که بر کسی که کمان دارد که خدا فرستاده است بنی عباس گوید که کفر یا رسول الله یا کسی که  
 ایشان را در ظاهر و در فرموده با طایفه که نام ایشان بر است من بر زبان نهادم که می شود دشمن و علی باشند و ایشان  
 از مسکن به نیست و سعادت عادت آنحضرت تقدیم خود است بر او این عباس را میگویند که چون این شد  
 ایامی که شد و وقت رحمت آنحضرت نزدیک شد کفر یا رسول الله چه میفرماید که بان باید عمل نموده فرموده این که  
 می گفت بکن هر که دشمن باشد و هیچ وقت از خود جدا نگذاشت کسی را که مخالف او بوده باشد بنی عباس که  
 خواهر که عاقبت پروردگار نموده از تو دانی باشد و دشمنی کن یا دوست علی و دشمنی کن یا دشمن علی  
 یا بن عباس بر حذر باش که در ما و عجله مشک و فطرت بخندانی که هر که شک کند در ما و آنحضرت نزد الله  
 تعالی اندک قبل کفر مشرکین است و در شیخ الطائی از حضرت رسول ص علیه السلام مرویست که آنحضرت  
 خطاب بمولای مومنان نموده فرمودند که یا علی لایفوت بعدی الا کافر و لا یتاخر عن الا کافر و مراد است که  
 بعد از من کسی را تو تقدیم نکنی الا کافر و مراد از کافر در اینجا ترک خدمت و اطاعت آنحضرت و صاحب گناه  
 فرماید که مقدان معروف و مشهور اند و مراد با یکدیگر و عمر و عثمان و سابعان ایشان اند و اما همه که متاخر  
 شدند یعنی خلف از بیعت آنحضرت نموده و سالک مسلک خدا و گردیدند بر این و بدست که معاویه























[illegible]

از حق و در کماله بخار و عذاب چنانچه در قرآن مذکور است که اهل الدین کفر و بت را بترک نمودند اما آنچه از کفر قاطران  
 بداند که قاطران و وحشی است یکی رات و در است و دیگر جبار و دستم کار چنانچه حق تعالی در قرآن فرموده است و اما  
 اهل سلطان مکار و فاسق قطب و مرد دین و ران بود اما آنکه کفر فاما علی الحی در نزد خود این معنی را را داده که مردم که این کفر  
 بر دل است هم بر حق بود است از ایشان حق را در نزد خود غضب کردند و دیگر آنکه کفر و مانا علیه بر این معنی است که مردم و  
 بنویسند بر حق مستطه بودند و آنکه کفر و مرد و حله علیا بودم القدر معصوم است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رحمت غایت  
 بر ایشان در روز قیامت یعنی با ایشان خصوص آنکه که در روز قیامت پس بحجاب آنحضرت چون این آیه اول  
 و توضیح از آنحضرت شنیدند بغایت شادمان گردیدند و مصرور و مفرم شدند و این دلیل آنحضرت بر اهل انصافان  
 و نیز از اخبار و روایات که دلائل بر اهل حق و اهل باطل است که دلائل بر اهل حق و اهل باطل است که دلائل بر اهل حق و اهل باطل است  
 که روزی حضرت رسول اخطاب بر اهل حق و اهل باطل است که دلائل بر اهل حق و اهل باطل است که دلائل بر اهل حق و اهل باطل است  
 غیر از آنکه بعضی از آنرا در فایده بقدر یک مودت و برهان است که بر این اقرار رسانیده باشد و هر یک پس در آنکه در برهان  
 بر این فایده رسانیده باشد و بعضی در لغت و غضب مذکور است پس آن سه نایک و دلایل و اسباب اینها و بعضی  
 چند کلام در این عذر و لغت و عقوبت الله و دیگر از اخباری که دلائل بر اهل حق و اهل باطل است که دلائل بر اهل حق و اهل باطل است  
 محمد بن حسن بن موسی قدس سره در تفسیر خود آورده که بخیر نام مردی بود در ششاد است بر اهل کلام فطرت  
 امام جواد علیه السلام که در زمان ائمه آنحضرت را پرسید و در آنحضرت سوال نمود که چه سبب است در باب با کفر  
 آنحضرت فرمود که ایشان اول آنجا که بودند که بر اهل کلام که در واقع با مناقض از برای خود بردند و مردان را بر اهل کلام  
 و این نمی سستی و معارضه دادند و خود نمایی با دیگران نمودند و غایت و غیر از آنکه کفر و دیگر کفری بر فطرت ابراهیم علیهم السلام  
 و علیه السلام است و در کتاب طایع الاخبار حدیثی مذکور است که در کفر آن طایع دارد و خلاص آن آنکه اول و سر کرده و میانه  
 محمد بن خطاب است و در اهل و طایع پیش از منافقان و دیگر مکرر است که چنانچه در لغت ترویج در طایع  
 اهل بیت علیهم السلام و دیگر از اخبار و روایات که دلائل بر اهل حق و اهل باطل است که دلائل بر اهل حق و اهل باطل است  
 شریفی تا غیر از آنکه حضرت ابیمن و جابین امام محمد باقر و امام جعفر الصادق علیهما السلام معارضه بوده است و در  
 مذکور و نیز از حضرت امام یونس که در آنجا حدیثی خبر دهد و در آن حدیثی با کفر و کفر







که پاک زاده بود و خیمه شاه اگر چند باشد بر او ان کلام قلم بر سر و برین سپهرین که کم یادش بر این سخن  
 که بر سر دین شهرک است در آنکه قدم کرده بر کاری که مستی آن نبوده بود و سبط چیت چو کبریا نشان  
 نیز خرام بود و انکار نیز پاک بخت ایشان بی ذوق خدا و رسول واقع نموده در فرموده خدا و رسول و وحی او را  
 که نوح بر بنول بود است از او باز گردانیده و دیگر از کتاب فصول الهی اند و است از بی محاذل مشافی بر است  
 است و در جمیع این تحقیق نیز که کوراست که کرده صحابه در خدمت سید کائنات نشسته بودند که ناکاه  
 ستاره و از آسمان فرود آمد پس حضرت رسول فرمودند که در خانه هر کس این ستاره فرود آمد و وحی من  
 است بعد از من پس آن ستاره در خانه امیرالمومنین علیه السلام فرود آمد و وحی از منافقان و از ان با کینه می نگر  
 کرد و پس خدا فی تعالی این آیه را فرستاد بسم الله الرحمن الرحیم و انهم اذا بوا قافل صابحکم و ما عواد یا مطلق  
 عن اللوان بوالا وحی بوحی ختم شد به القوی ذومرّة فاستدوا و هو بالافی الاعلی یعنی سخن ستاره که فرود  
 آمد که گمراه نشد صاحب شفاعتی محمد صلی الله علیه و آله و خطاه نموده و مرکب باطل نگردد و سخن نیکو بدین بوی  
 نفس و آرزوی طبع خود نیست و از بخروج الی که فرود ستاره می شود و با و است و از این خورشید  
 سخت با قوت یعنی جبرئیل علیه السلام که مامور است او را در راستی که در آورده و وحی از ده گاه الهی و ان  
 آیات صریح است که حضرت امیرالمومنین علیه السلام وحی آنحضرت است و اندوکیان و آنست صافی و پست  
 سید کائنات از ایشان متماثل گشته و نزد خود و بجهت امضا و خط کرده اند و از آنکه کتب و تواتر پندار  
 و ذکر این کرده است که در رساله خود او را چنان کرده ایم دیگر و است که چون سید کائنات جهان  
 خا و ادنی که در بهشت جاوید و از قول فرمود و مسلمانان چون خبر وفات حضرت رسول را شنیدند  
 از همه جانب آمدند که بپندارند و فدا کرد و گفت و ابابکر و عمر و عثمان با سایر منافقین در تفرقه  
 بنی ساعده جمع شده بعد از قتل و قال پس از که در میان مهاجر و انصار در باب خلافت واقع شده اتفاق  
 نمود و بعضی که با حضرت امیرالمومنین در روز غدیر خم کرده بودند نیز متماثل گشته با یکو بخت که در اول  
 کسی که بخت کرد و عمر بن خطاب بود و این هم بعد از عتبت یافت و آن قتال متخل جبر و خدا با یکو بخت  
 خلافت ممکن ساخت و اکثر مهاجر و انصار و جوان شیطان است از راه برده و بخت ابابکر و امیرالمومنین

بنی هاشم و در روز کسشت از مهاجر و چهارده انصار که مخالفت نمودند و در پست ابابکر اقرار کردند و روز  
 مهاجر خدایین بعد از انجا که و دیگر می آمد و سود و عمار بن یاسر و دیگر از انصار و یسکان فارسی و عجم و  
 مسعود و غیره و ابی اسلمی و از انصار و خزانه بن ثابت و دو کشته دین و مسلم بن حنیف و ابوالوالب انصاری و ابی بکر  
 بن ایشیه بیان و چون ابابکر بر بالای منبر نشاند ایشان در کار و بی یک و دیگر مشورت بمنزله بعضی از ایشان گشته  
 چنانچه و او را از پیشگاه رسول فرود میادیدم و بعضی گفتند که اگر چنین کنیم بر حق خود را بر نهاده باشیم و خود را  
 و خطا نختند و با شنیده و حق تعالی فرمود است و لا تقوا یا یکم الی الله که و اما بیهوده بخت حضرت امیرالمومنین را ندهد  
 مشورت کنیم پس بنزدیک آنحضرت آمدند و او را در مشورت با خود بی نموده و گفتند یا امیرالمومنین نفس خود را فدا  
 کند یا شش و بی که توان سزاوارده بی در سر یک نمودی و ما تو را سیم که بایزای تویم و در روز منبر رسول فرود آوریم  
 چو که حق تو است و انکه امت و ایشیم که کار می کنیم مشورت تو حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود که شاکش  
 عربستان را زنده بود لیکن بنزدیک آنکه در روم و در خبر و پدیدد آنچه از پیغمبر خود شنیده ایم و نصیحت او را بکنند پس  
 ایشان برخاستند و در منبر رسول فرود گشتند و آنروز در مسجد بود و هر کدام از ایشان بنوبه برخاستند و آنچه را در  
 پند و اندیشه بودند بگفتند و ابابکر تقدیم رسانیدند و ابابکر از نصیحت ایشان از منبر نیز آمده و بگفته خود رفت و دست او را  
 در خانه گذاشت و در چهارم روز خانه بیرون آمد و در خانه می جمعی که با او بخت نموده بودند رفتند و قرار  
 بخت میکرد و یکدیگر را قبولی قبولی عسکر عثمان و ابی جده جراح و مسلم بن ولای خیره و عبد الرحمن بن عوف  
 و سعد بن ابی وقاص هر یک با صد مرد و فاطمه بن ولید و جعفر طیم و سبزه با مرد و سب با جده سبزه پند  
 نزد ابوبکر رفتند و دست ابابکر را گرفتند و ابابکر با نمود و گفت ای قیلولی عسکر گفت این زمان قیلولی  
 میگوئی که ما خود را در زبان خلق انداختیم اگر تو را بیکار را با کنی و در شاع غنائی مردم بر ما بیعت کنند ابوبکر  
 گفت استقامت بکنم عسکر گفت نزد ما انداختی نمودی و در خلافت شروع نمودی اکنون استقامت میکنی  
 اگر بجزمت در خود و جمعی در امور است خلافت کردی خوب و الا من بجزم ابوبکر گفت من همیشه آنرا و بی اختیار  
 بودم و این امر را رعیت خوانم تا مردم بر من قیامت چنان میکنند و مردم را بهای من بجزم میباشم پس  
 و اصحابش انملون را در مسجد آوردند حضرت امیرالمومنین علیه السلام با جمعه از اصحاب خود در مسجد نشسته بودند

من



میفرمودند بفرزندان چهل سالگی و یک کس قبول اقامت نموند و چون صبح میشد در خدمت آنحضرت  
 الا انچه کس در کمری حاضر نموند چون آن بوفانی را از ان قوم کراهید و در خانه خود نشست بجمع وایف  
 نمودن قرآن مشغول گردید چون آن امر فارغ گردید بمسجد رسول آمد و با دوازده فرمودند ای مردمان  
 از آن روزی که سید کائنات زود دنیا رحلت نموده بعد از فراغ از غسل و دفن آنحضرت مشغول  
 بودم و رجوع نمودن قرآن و در قرآن آیتی نیست که اگر ذکر قسم نماید از آنحضرت رسول را بگویند  
 بمنزل خود تشریف بردند و چون با یکدیگر در مجلس گفتن آنحضرت اقامت بمان طریق با حضرت  
 فاطمه حسنین در خانه اهل که بودند آمدند هیچ کس از ایشان قبول نصرت و یاری نکردند الا آن چهار کس  
 که ایشان سرای خود را تر اشیدند با او و بخدمت حضرت امیرالمومنین آمدند و در بایستی که آنحضرت از  
 دین و دین و نزدیک دین قیامی بودند و از ایشان طلب یاری نمودند اما نیز طلب یاری او را نکردند و چون  
 آنحضرت پیوسته در اجتماع کردن مردمان بر او بگویند و نمود و از دار و اتم بسیار از او بگویند و چون  
 آنحضرت رسیدند روزی تعدادی چهل و نه آنحضرت بیعت گرفتند و در بیعت نمودن آنحضرت  
 اختلاف بسیار واقع شد و ایشان الله تعالی بعضی از آن که کوه را بدست و در کتاب عین الحیات و از امام  
 باقر جعفر الصادق علیه السلام روایت است که چون حضرت امیرالمومنین علیه السلام آوردند و نزد ایشان  
 بیعت با یکدیگر آمدند و لا یؤمنان روایت حضرت رسول استاده و فرمودند این را بخواند یا بن امیرالمومنین  
 است و بگویند و لا یؤمنان یعنی ای مردمان که در دین ضعیف گردند و نزدیک شد که بکشتن فراموشی  
 از حضرت رسول چون آمد بر جانب او بگویند شانه که دست حضرت رسول است و دست او را از زیر  
 که شانه است و دست رسول است و این آیه است و لا یؤمنان که اکثر با لای یؤمنان من ذاب ثم من  
 فلفظ ثم ساکت و بعضی از آن فرمودی با شانه که از آن فاکت آفرید پس از آن فاکت آفرید پس از آن فاکت آفرید  
 رسانید و مردی کرد و نیز در آن کتاب داده و شده که چون دست ظاهر شد این آیه برافکند دست نوشتند  
 بود و در کتاب احتجاج ذکر شده که گفت سلمان من و زید و ابی و زید و مقداد و زید و جهم و زید و ابی و زید و جهم  
 بیعت کردیم و بیعت روزی طوع و رغبت بآن بیعت بیعت نمودند و در آن روز بنویم ما چهل کس

ح که در وقت که نزد بنویم که چون بیعت با یکدیگر و خطب بجهت خطاب نمود و گفت این صفاک  
 اگر این حاجت را نزد بنی برشته امانت دیدی ترا میگویند هر است بیعت میفرماید و شتر را از شتر فروز  
 شنیدن نام با در چشم گردید و گفت تو نام صفاک را میتوانی برد و بر کشت صفاک کشت که من نام او را  
 بنرم صفاک کبر جشی بود از بد من عبد المطلب و نام کرد و با وی فعل و خطاب بود و بهر سبب چون عبد المطلب  
 باین منشی از بن زووی و قوف یافت او را بفعل بخشید بعد از آنکه خطاب و خطاب بند و بعد از آن  
 در اینده شده است از نام بن صفاک در میان ایشان ابابکر دوست از یکدیگر برداشته و چون ابابکر  
 خط را بیعت امیرالمومنین و پنج نفر جمع نمودند و در آنوقت فرمودند گفت از اینجا بیکدیگر بیعت بفرمود  
 کرده اند آنچه را میخواهند با یکدیگر گفت پس آن که گفت کوه ای صفا که شنیدم از حضرت رسول صفا علیه  
 السلام که فرمودند که کن و دوزب با یکدیگر و بعد از آن که در منزل سمر مار و زو و بان و عقاب جمع این است  
 است پس هر کس که بخواهد که بیعتی که تو و صاحب تو بیعت کردی که بگویند کفر در وقتی سوال کردند  
 از سید کائنات صفا علیه السلام و آن در قفسه آیه فیومنذ لا یعذب عذابا و لا یؤق احد آنحضرت فرمودند  
 که آنخی عذاب است که عذاب هیچ کس برابر عذاب او نباشد پس هر کس که عذاب او را عذاب او را عذاب او را  
 کرد و از آن پس حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمودند که ای منان ساکت شو بعد از آن ساکت گردید  
 که بجهت قسم اگر آنحضرت را امر بخویشی فرمودند هر آینه خبر میدادم هر چه خبر که از آن کردید است بری  
 او و صاحب او و در بعضی نسخ و در کوه است که قتل حضرت امام حسین علیه السلام بحساب اهل فرس  
 همان روز بود که با تمام عر و یقین بنی ساعده و عقیده بیعت ابابکر گرفته و دیگر با است که بعد از آن  
 حضرت رسول آمدن من من و الحی قرار میگرفت ایند خون بناحق کشته میشد و بعد از آن من متعال آنکه  
 شخصی از امام علیه السلام سوال نمود که در باب خلافت ابابکر آنحضرت فرمود که بگویند  
 نشد و بگویند خون در زمین در ما و از ایشان ما که آنکه و بان آن در کردن ابابکر و بیعت تار و ز  
 قیامت روایت است که یکا از غیر منزل سمر سبب که مجید بن مردم که باشد گفت ابابکر که در و یقین  
 بنر ساعده با من شهادت کرد که دوست در آن کن که با من بیعت کن من با شما کردم و با تو بیعت خواهم نمود و چون



دست دراز کردم که با بایک پرست گفتم و از سر قول خود که نشسته تعاقب نمود و پا چار من جهت نشستن امور با او  
 کردم طبعی را من ایستاد و در کتابها تعقیب کردم و دست که ششم من حکم کرد از کار بر او  
 اما من حاکمین ایستاد و امام موسی کاظم علیه السلام است که در کوفه میره آمده و اهل اهل بصره عمر  
 عهد بصری بود و در هر چند روز بر سر شرف و مسایل حلال و حرام را بیان مینمود پس شام گفت ای علم علی بن  
 زمان من هر چه میسر میزد این روز با بد مرض از خانه دارم که چیزی می پرسم در جواب گفت پرسش منم گفت  
 که آیا تو پرستم داری گفت یا اگر چه سوال ترا بفرماید دارم گفت چه می کنی زان گفت بآن مشاغل  
 و الاوقات موجود است را بنمایم باز گفت ای چنی داری و چه می کنی زان گفت دارم و از آن آتشها در بخت  
 می نمایم باز گفت ای زان داری و چه کار تو می آید گفت زان دارم و بدن سخن میگویم و باز از گوش پرست  
 گفت دارم بدن استماع میگویم و دست میگویم و در هیچ سر نمیروم و میمانم و پای مردم پرست دل دارم  
 گفت دارم و میرم و عفا و جلال است و اگر سنگ و شیشه جز من باشد نزد دل میروم و او را در آید بخت  
 و از آن سنگ از آنجا که شام گفت دل میرم اس و جلال است و در هر جای نشان از ادوات عرق است  
 این چنین است شام گفت ای زان خدا می تعالی طرح شما را با امامی و امیری که داشت و کند شام  
 خلافت را با امام و امیر با کافه خلق در حیرت و سنگ اختلاف نمایند و امام و امیری تعیین نمود که زهر و سنگ  
 حیرت و اختلاف ایشان را رفع نماید و ایشان برای خود امام تعیین نکنند و هر کدام هر کار خواهند نمود و از آن  
 امر است و در نزد ما نهایت چسب پس عمر بن عبد المجتهد و از منبر برآمد و مشاغل را در گرفت و بجا خود بود  
 و از من منقول دیگر سخن گفت و لای مرقفی دانی کرانیت هر نفس را که قادر بر ساریست اگر مرقفی  
 دست پک باشد و شمس را میل با کان پرست خطای ما زنده روی اثر کرد و دست بیک میگویم  
 خطانیت پادشاه و اصف بیکه که هم تا از من بفرمانیت سلطه با اقباله بر میزد و زهر  
 زهر خانیست اگر چه بفرموده و با بیکه واقع شده اما عیش و شریک غالب است و عثمان نیز درین امر با ایشان  
 سرفقت را دست کرد و مسلم و بخاری و غیره و انقدر درین عهد بود و در کتاب اصفاف نهاد و عمر بن  
 که در زمانه امیر علی و در ششده ان است و جانش که چون خلافت بیکه بود و در هر سوخ یافت عمر بن حیات

و خاندان و بعد و مسلم و بخاری و غیره و در هر سوخ یافت عمر بن حیات و بعد و مسلم و بخاری و غیره  
 حضرت فاطمه فرمودند که خدا می تعالی طرح شما را با امامی و امیری که داشت و کند شام  
 عنوان گفت که من در دو خانه شامی میروم و با زان حاکم را از سید الف حضرت فاطمه را میبیند پس عمر  
 داخل خانه انصهر بر کردید با جسمی که با او بودند و حضرت خیر النساء فرمود و بر او دو کلیجی که در خانه فرستد و  
 به گرفت و بر سر انداخت و انسا فقیه در درون خانه که بیان حضرت امیر المومنین را گفتند و او را زان خانه  
 زان آوردند و حضرت فاطمه علیه السلام در عقب آنحضرت بیرون آمد و فرمود که من در زود دیده است که زان  
 چون با بیک حضرت فاطمه را دید بر خود در زد و گفت باز که دیندار و فاطمه را چشم میاورد که من از حضرت رسول  
 شنیدم که هر که فاطمه را بخشم از دهم بخشم و هر که مرا بخشم از خدا را بخشم آورد و باشد و بر او  
 که در خانه حضرت امیر المومنین را در آن روز خوشنود و داخل گردیدند و عمر بن حیات بیکه گفت که خانه را بر شما میروم  
 باز برای حیات بر میماند و با بیک پرست میبیند و بر تقدیر و داخل گردیدند و دیدند که حضرت فاطمه علیها السلام در  
 پشت در نشسته است و در در بر شو و در که فرزند حسن نام ساقط شد و غلام عمر تا دینار برکت انصهر و زود  
 و زان در درون آنحضرت دینی ماند و دیگر در نزد خود بسیار با او و از آن روز نمود و در این جا بهین قدر  
 انصهر کردید و با فاطمی علیه الرحمه فرمود من آن امام نخواهم که آتش افروز و بر آستانه گفت  
 الامام صلوات الله من آن امام نخواهم که بهر باغ خاک کند زهر من بر او لا و محطه ابرام  
 من آن امام نخواهم که در خدا و ملا بر نه تا با بد و دشمنی نام حدیث عایشه بیکه بر بیعت اجماع  
 چه است با بقرآن انصهر غلام بیاض حق باطل چگونه فرق کند مقدور که خانه حلال را حرام  
 انکار کند و در منافقین خود را امیر المومنین خوانند با آنکه سید استند که این اسم مخصوص حضرت  
 امیر المومنین است و در بعضی از نسخ مذکور است که چون با بیکه خلعت خود را بخلع رسول الله صلی الله علیه و آله  
 خلافت بفرمود خود را امیر المومنین خواند و عثمان نیز متبع نمود و در هر قدر عمر و عثمان و بنی عباس  
 پیروی ایشان نمود است هر یک که با بیکه نشسته خود را امیر المومنین خوانند و بنی عباس چون  
 هر دو پرست فاطمه را است آورد و که در هر یک یکی از شام من ان حکم که در کار بر او دینان اما من حاکمین



امام جعفر الصادق و امام موسی کاظم علیه السلام پرسید که مشهور است که علی بن ابیطاهر علیه السلام عمر بن خطاب را  
 امیر المؤمنین میخواندند و آن خواندن و نام نهادن او را در نزد خود میخواندند و میگویند که گفت مصداق بودی  
 گفت پس چرا آنکارا استحقاق امامت در ایام عمر میکردند؟ میگویند که گفت خدای تعالی نیز از زبان ابراهیم ص  
 کرده و اینست که در آنجا میفرماید: **فَرَأَى النَّاسَ مَكَانَهُ لِيُكَلِّمَهُ وَحَالَهُ لَمْ يَكُنْ فِيهِ خَلْقٌ كَمَا كُنْ فِيهِ** و در کلام حق تعالی  
 نیست پس آنچه را که از او در کتاب است میخوانند و گویند که امیر المؤمنین و جعفر کرده باشد و از نزد او یعنی امر کنند  
 بر مومنان و چون امیر فاش بوده باشد چون امر بر مومنان جای شود و امر کنند بر مومنان میگویند و  
 و بیان آنکه این اسم مخصوص حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و دیگران این اسم جاری نمیشود و در  
 فتوحات القدوس مذکور است که روزی سید کاینات خطاب با امیر المؤمنین علیه السلام نمود و فرمود که  
 ترا امیر این آسمان و زمین و امیر کانی که بگفته شد و امیرانی که باقی اند تا روز قیامت و در کتاب توحید  
 از حضرت رسول ص آمده علیه و آنکه مرده است که در شب معراج باری تعالی عزامیر این خطاب فرمود که علی  
 بن ابی طالب را از من سلام برسان پس نام نبرد و نام باین نام چنانکه از او نام برد و نموده باین نام  
 هیچ کس بعد از او و در کتاب فردوس الاخبار از حدیثی نقل شده و جبرائیل است از رسول  
 خدا نقل نموده اند که اگر بعد از من مردمان که چه وقت خدای تعالی اجل جلال را امیر المؤمنین بنام کرد و آن  
 نام او را خواند و منکر فضل او نیش ند و او را وقتی امیر المؤمنین خوانند و حال آنکه هنوز آدم در میان روح و نقل  
 بعد از او نبوده و در وقتی که حضرت عزت تعالی شار خطاب بزرگات آدم علیه السلام کرد و گفت که آیا  
 نیستی من پروردگار شما گفت شبیه تو پروردگار ما نه پس خطاب عزت بایشان پرسید که پروردگار  
 شما هم در حق بی شماست و علی امیر شماست و در کتاب فتوحات وارد است که مروی بخیرت حضرت  
 امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت یا ابراهیم ترا امیر المؤمنین میگویند پس که ترا امیر کرد بر مومنان  
 آنحضرت فرمود که مرا خدای عز و جل امیر ایشان نمود و است پس آنکه بخیرت حضرت رسول ص  
 علیه و آنکه آمد و گفت یا رسول الله ای راست میگوید علی که خدای تعالی او را امیر خلق خود ساخت پس  
 کاینات در غضب شد و فرمود خدای تعالی او را امیر مومنان و ولی خود کرده و در باطنی عرض و دعا

بر آن که گفته است که گویانند که عاقل خدا و جنت است و پیشوای کرده مومنان است عاقل او عاقل است  
 و معصیت او در نزد خود و معصیت خدا است و منکر است او منکر نبوت من است و هر که او را شناخت مرا  
 شناخت و هر که فضل او را شناخت مرا شناخت و جنت با او جنت کردن بر من است و هر که او را ناسخ  
 گفت در حقیقت امر ناسخ گفت است او را و از من است و آنرا ناسخ است او را از طبیعت من و دیگر او شوهر و دختر  
 من است و پدر و مادر من حسن و حسین است و من و فاطمه و عیسا و حسن و حسین و زهرا و ام از فرزندان حسن  
 از برادران و از برادران جهانی خدا و نه ایم و دشمنان ما دشمنان خداوند و دوستان ما دوستان  
 خداوند و در کتب غیر روایت است که روزی حضرت رسول ص علیه و آنکه عید و آنکه عید با ابوطالب  
 سخن بگویم که او با تو در سخن و در این پس حضرت امیر المؤمنین عاقل را در نزد خود در سخن آورد و گفت شما  
 بیکدیگر ایما العبد المذنب قد پس عاقل را در جواب فرمود که استقام علیکم یا امیر المؤمنین و امام البقیه و عاقل  
 بجلالت علی است پس بیکدیگر عاقل را در کتاب مشغولات از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت  
 است که در عیش بخند و دشمن بگوید که لاله لاله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین و ولی الله و خیر المومنان  
 او است است در بهار نور و در خرد و در خرد و در خرد نموده و دیگران که در کتاب است که در آن روز حضرت  
 امیر المؤمنین را برآمد و فرمودت رب العالمین غفر و جانشین خود کرد و این در نزد فرمود که  
 دیگر و منسبتن بر میرنده خدای تعالی و میگویند که امیر المؤمنین که او امیر مومنان است و او را که باین اسم  
 برود و مومنان سلام کرد و بخت نمود و در آن روز حضرت عیسی با علی صرت مولای مومنان  
 کل مومنان و مومنان یعنی خوشحال تو یا علی که دیدی پیشوای مومنان و مومنان و این با کلام خوارش  
 و در کتاب بحر النافی روایت است که در سال مولای علی که فرمود بود و در روزی با حضرت امیر المؤمنین  
 در جات حضرت رسول که آمدند با یکدیگر و عمر پس هر دو گفتند استقام علیکم یا امیر المؤمنین و در آنکه  
 در کانی پس کرده و شایسته ایشان گفته که امیر المؤمنین است و جات حضرت رسول ص علیه و آنکه  
 بفرموده و خدای تعالی را با حضرت رسول و امیر مومنان است و در کتاب حسن انجیل آمده که  
 رابع الانوار و در کتاب عیون الله مولانا محمد باقر علیه و آنکه که گفت در وقتی که عمر شام رخ بر



عجاس سوره او بود اول شام سوره امیر المؤمنین میخواندند عجاس فرمود و امیر المؤمنین نیت بر او باین نام سلام  
 گفت که من از او سزاوارترم باین نام چون او را در نزد خود او داده و گفت اگر امر و زحمتی ترا بر خودم بکنی که سزاوار  
 این نام و این کار است در هر چه می خواهی بکنم و در جواب او باز داده و گفت پس عرفت او حریت  
 که در عین داورا و کنداشتیم و او علی بن ابیطالب است پس عجاس فرمود که اگر از خود میدانیستند  
 خود را با یکدیگر در نزد خود چو غضب و امارت او کردید و در از لایق باز کردید پس عمر در جواب گفت با فضل  
 او را در نزد خود و از باب سیرا نکردندیم و باین خاطر در بیم و نهایت او را بخود مقدم گذاشتیم و از آنکه فرست  
 بکنند او را در نزد خود داشتند ترسیدیم که در بر آوردن امارت عرب در کرد و او جمع کردند و انکار از دست  
 ببرد و دو قبیله و دو تیره او در نزد باین سبب بود و دیگر باین که عذرت ایوب که کار نامانی بوده است خدا را  
 شکر بآورد و او را ای سکت طر من و ماین چه عذرا هست که ایضا که که در بی و دل فرستاده بود عذر باین  
 از رسول الله و در دل ایشان بود پس بایستی ازین قرار او را در رسالت بر مردمان اهل قریش امین بود پس  
 و ابو جهم و ابی ابوسفیان را بر او در نزد خود مقدم دارند و چون خدا و رسول را در برابر جنت نمودن بر کفتر  
 امر کردند پس او را و اسب است که مردم از خدا و رسول باز کردند و ایضا که عذرت با عذرت  
 با خدا و رسول است و گفتی که ترسیدیم عوب بر او در نزد خود جمع کردند اطاعت عرب شرط است او بود  
 پس ازین قرار تو و ابابکر و خلفای بنی امیه و بنی عباس همه امام بودند باشند چه که عرب اطاعت شما کرده  
 و چست با یکدیگر در نزد خود و نامانی بودند است بیکدیگر خود را مقدم داشتند تا او را به زان مقدم دارد و گفت  
 در جنت او بود و او که در نزد خود با یکدیگر اختلاف نامانی بودند است که در روز اول چهار کس که یکی  
 بودی کسی که بر او چست کردند و ازین باب تو بر حرم نهید و عده و عوب بر او چست نکردن  
 پس در روز دوم و بر خلاف ناقص و در روز خود را و جمع بیکدیگر است و احبب و در روز دوم و اولی که کردار  
 خود را با یکدیگر بپایان نرساند و او را سودی نماند و در کتاب نیزه بفرموده است که در روز اول  
 خلافت ابوبکر بعد از نبی است عربین خطاب چهار نفر با یکدیگر چست نمودند ابی سعید و جرج و سالم و مولا علی  
 و ابی سعید و جرج و سالم و مولا علی و ابی سعید و جرج و سالم و مولا علی و ابی سعید و جرج و سالم و مولا علی

چون رسول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسانند که جمعی از قریش انکار کردند که عیال ابیطالب  
 با امیر مؤمنان در نزد خود نام برده اند و آنحضرت را در امر و لایق و شایسته این امارت میدانند حضرت خاتم  
 النبیین با جمعی بنسب را در نزد خود نام برده اند و مردمان بلند بر سر است که خدای تعالی باین کجاست برستی مردمانی شما  
 به پیغمبری و دیگر امر فرمود است که در این باب بگویم بشما امیری و از آنکه در خود را در گفتند و بشما را از آن صفت  
 او کتب و آنچه را در نزد خود است قبول کرده باشند و آنچه در خود نمی نموده است مرکت او کردید و عیال  
 شما است در جنت من و بعد از وفات من بر سر است که خدای تعالی عیال امیر ساخت بر شما و نام برده اند از پیغمبر  
 و نام چکس را در دست پیش از این برین اسم و رسانیدم بشما بر آنچه مامور بودم و در پروردگار شما هر که است  
 قول من کند در جنت که اطاعت خدا را کرد است و هر که که هر امر قبول ندارد و در تحقیق فرمان خدا را قبول نکند  
 است و در روزی که خدای تعالی بر او برتری خود و جنت خواهد بود و او را بگشت باقی و در روز خود بود که خدای تعالی  
 جل و من بعضی بعد و رسول الله صلی الله علیه و آله در دنیا و در کتاب کاشف الغمر از این مکتب میرست  
 که حضرت نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند فی النسخ که امر روز و اول بار در نزد خود و ازین در و آنکه او میر  
 المؤمنین و سید المرسلین و خاتم المرسلین است پس در رسالت حضرت امیر المؤمنین بعد از حضرت رسول  
 و در کتب مخالفین این مرد و دیدار ویت میکند از بریده که حضرت رسول را امر فرمود که سلام کنیم به عیال  
 طایب با بارت یا امیر المؤمنین و در کتاب کشف الغمر از این عباس روایت است که روزی حضرت امیر  
 المؤمنین بنیال حضرت رسول رب العالمین در آمدند و دید که سر آنحضرت در کنار و حیدر الهی است مولا علی بن  
 سلام نمود و دید بعد از جواب سلام گفت یا امیر المؤمنین ترا دوست و ترا شاد و مدحی است که ترا از این  
 و هم تو امیر مؤمنانی و تجدید پیش رویند و باین در جنت انیم با عیال تو در نزد خدا بهترین مردمان  
 دارای خود و در ذی قامت در دست تو خواهد بود و ترا و شایسته ترا با پیش تمام در نزد خود و در دست خود  
 در بهشت در او و نه پس با عیال بر سر است که فرمودی یافت آنکه که او در نزد خود و توئی تو کرد و از این نده  
 شد آنکه از تو اعراض نمود و دوستان هر دوستان تو اند و دشمنان تو دشمنان تو اند و دشمنان  
 تو از شفاست عیال با بد و با نصیب خواهند بود با عیال نزدیک من ای و سر هر خود را در کن که بر من نماند











من انقسم یعنی ایمر و مان ایامیستم من بهتر و اولی بنویسان از لغت بنای ایشان در اطراف و جوانب  
اداره را بد که بی یار رسول الله تو را زار بر جسم وجود او لا تری الخ و دست امیر المومنین را گرفت  
و فرمود که کت مولا فقلی مولا اقامت حال من و الا و عاود من با و او و انصر من انصر و انصل من  
خدا یعنی هر که از من مولا و رهنما و اولاد و نزد خود و در تصرف بودم در دین و در دنیا و بعد از  
من علی مولا و رهنما و اولاد و نزد خود و در تصرف است در امور دنیا و امور آخرت و خدا یادوستی کنی  
با آنکه با علی دوستی کنی و دشمنی کنی با آنکه با او دشمنی میکنی و یا با بش و یا می کنی با هر که با  
یاری میکند و تمام در زبان دارد و نزد خود کسی را که او را خوار و زبون دارد و بعد از اتمام محبت  
فرمود که سلام علی با مودة المؤمنین یعنی سلام کنید بر علی با میری نمودنشان و در آن روز موجب  
فرموده سید المرسلین امیر المومنین و غیره نشسته تا طایف مردمان او را و امورات بر خود و سوار داشته  
در آن روز از باز و ز روی تشکار و در راه دوازدهم کردند و صد و پست هزار کس در آن روز با این طریق  
سلام کردند سلام عیسی با امیر المومنین و در آن روز اول و ثانی و ثالث مقدم در آن کس در آن حضرت  
سلام کردند و همه بر آن فرمود و گفت حج یا علی محبت مولا فی و مولا فی کل عمومی و منوشت و کلی  
سخن را در تو خود و عرب در حال حاضر و وقت نقیب استمال میکند و در زبان خود حج یا علی یا هر چه  
برخواهی علی که با او در وی در وقتی که مولا فی من مولا فی هر مومن و منوشت می و بعد از آن مردمان  
از سلام فارغ شدند زانگاه که در آن سفر همراه بودند آنجا نیز که بر او از روی تبتیت با و نمودند و بر او  
آنکه در آن روز آنکه یک دست در دست آنحضرت گذاشته بر خلاف و در جایشی رسول خدا را  
بست کردند و او کس در آن روز که دست بر دست آنحضرت نهاد و بپشت نمود و عمر بود و در کتبت  
کامل بهادر شد که است که در کون پست زانان با مولا فی بنویسان چنان بود که امیر المومنین ۲  
بفرمود و جمعی را پادشاه کرد و دست خود را در آن پشت نهاد و فرمود که انکشت را بر و خیمه آنحضرت  
گذاشته و زانان بیا آمد و سلام میکند با راست و بر امیری مومنان و دست در آن طشت می نمایند  
و باز میگردند و آن پست ایشان بود و در بعضی روایات واقع شده است که جانوران در آن روز معجزه

هر روز بعد از دوام موسیقی غنی و عذراست تمام در آنوقت که حضرت موسی برای برادر خود ناروان  
 بهشت می‌نماند و در آن روزها در راه می‌رفت و در آنجا می‌نماند و در آنجا می‌نماند و در آنجا می‌نماند  
 مولود فیت مولود را در برابر جنود بر حجت پرست و این حدیث ثواب ایشان رسید و در آنجا می‌نماند  
 اختلاف در آن حدیث چنانچه شیخ مفید حدیثی از ائمه بن کثیر شافعی در تاریخ بکیر آورده است که زجر  
 عیون حیر شافعی گناه است بر دو جلد که احادیث قدیر هم در آن جمیع است و ابوالمعالی باجمعی که مشهور  
 در معروف است با امام اطری منی بکیر کرده و می‌گفته که در بغداد جلدی در دست مخافا و بدو در پشت  
 آن نوشته بود که حدیث مشهور است که در آنجا می‌نماند و در آنجا می‌نماند و در آنجا می‌نماند  
 من این حدیث را در دو جلد چنانچه طریق روایت دارم و شیخ محمد جواد غفر له که در آنجا می‌نماند  
 اصل سنت است رساله مشهور و در آن حدیث قدیر و در آنجا می‌نماند و در آنجا می‌نماند  
 که کسی می‌تواند آن خواند بود روزی قاضی عبد الجبار مغرل در بغداد در مجلس درس نشسته بود و غنی  
 خرقین اینجا حاضر بود و شیخ مفید نور الله مرقده که در آن عصر جمعه نشسته بود و قاضی عبد الجبار نام نوشته  
 بود و هرگز او را ندیده بود و در آن مجلس حاضر شد و در حرف اخرا و با نمودند و بعد از آن خطب بجا  
 کرد و فرمود اگر اجازت باشد سلامی دارم قاضی گفت هر کس گفت این سبک که می‌نویسد و این می‌نویسد  
 که من کت مولود مولود است که در روز غدیر پیغمبر فرمود و یا شیعه فراموشانه گفت لا ینفجیح  
 است گفت چون خبر سلیمان بن عقیق را گفت اولی تصرف در اینها شیخ مفید گفت پس این را بفرما  
 و خبر من است قاضی گفت این خبر را نیست و در آنجا می‌نماند و در آنجا می‌نماند و در آنجا می‌نماند  
 ترک و این سخن شیخ مفید بن مسلم را فرمود که گفت که چه می‌گویند و این خبر که پیغمبر گفت  
 یا علی و بکیر حلی و مسلم بن قاضی گفت سلیمان بن عقیق گفت پس در حق اصحاب جمعی می‌فرمائی  
 همانا بفرموده که فراموشانه قاضی گفت ای برادر ایشان تو بگو که در آنجا می‌نماند و در آنجا می‌نماند  
 روایت و توبه روایت و خود روایت قدیر فرمود که مردم عاقل روایت را بر روایت از دست  
 نه قاضی می‌فرمود و ما در سامعی سر در پیش می‌نماند و بعد از آن سر را زد و گفت تو که کسی گفت من در میان



اهل ثقاتی برخواست و شیخ مفید را دست گرفت و بر جای خود نشاند و گفت ای شیخ خدا بحقیقت نوری  
 مفید علی بن ابی طالب را در این سخن بخشید و در نزد خود بسیار برنجیده و بهر در ایشان افتاد  
 قاضی ایشان را باز گرفت گفت ای دانشمندان این مرد را در نزد خود لازم نموده و من جواب دارم  
 اگر شما جز با او رید باید بفرمایید تا بر خیزد و بر جای خود رود و بعد از آن این خبر بر سلطان عقد الله و له  
 رسید و او شیخ را در نزد خود طلب نموده و از او آن ماجرا را بشنید که با خاص با قلا و تری و افشار  
 زمین و وجه و دستار و کین بگوید و بنا بر ذریعگی و بنده بدو داده و هر روز ده من نان و چوب  
 گوشت از برای او بری و بر فرقه نمود و عارف پیش او می نشست و عطار علیه الرحمة از حکایات روز  
 غدیر را بنظم آورده توحید و الله سران شیطان دین اوید اله است در عین العین  
 شد که گفت دست در خیم غدیر یا رسول الله ز آیت منبر ایها الناس این نبود الهام او  
 زانکه از حق آمده پیغام او گفت احمد باطلانی این نه است من این دم خود رسولی پر شما  
 هر چه خود دارم نه خود من داشتم بر سر اسلحه خود اسلحه منم چون که جریل آمده با من بگفت  
 من بگویم با شما از نعمت این چنین که خداست قضا چنان حقی قوم این فدای غیب و آن  
 مرتضی اوالی درین ملک من است هر کس این معانی نداند او مسک است بلکه که از  
 مکان او بود همچو آن شش بعین ملوک بود اما هر و شش و طریق شیشه اش عتبه است و به  
 حق باجرا می است آنکه چون حضرت رسول در غدیر خم زوج بنول را بخاک جی از آن ذکر شد  
 طریقه و جانشین ساخت و ما نزد قبل از آن که انجاعت را در نزد او متفرق کرد و اندوید  
 آنکه چهره من امین حضرت سید المرسلین را در آن روز خوشحال کرد و دیده باید بنابرک البوم  
 اگلت که می گوید اتمت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام و بنا بشارت و دو حاضران روز غدیر را و آنکه  
 اسلام در آن روز کامل گردید و اتمام نعمت الهی بر بندگان و رعنا و خشنود و خالق الارض و سما  
 از مسلمانان در آن روز بجهت است و بعد از آنکه از قول این آیه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود  
 الله اکبر علی الخلال الیه من و اتمام نعمه و رفاه الارب رسالتی و ولاته علی غدیر منبر بزرگ خدا

گوشت خدا بر من کمال شدن نعمت و راضی بودن حق تعالی از پیغمبری من و ولایت و امامت  
 از برای علی بن ابیطالب بعد از من و در کتب معتقات آمده که در روز غدیر بعد از بیعت نمودن آن  
 سه منافق اول ایشان ابوبکر بجهت سبب را بر آنه گفت یا رسول الله هیچ چیز از عمر خود نشمارم و ام  
 این یعنی که با امیر المومنین علی علیه السلام می نمودم و ام و بختی که کمان دارم که فدای تعالی بپرکت این  
 یعنی که با امیر المومنین علی علیه السلام نمودم و در نزد خود کمان دارم که نه او ندید یکی از پرکت این بیعت مرا فخری  
 فرخ در بهشت از زانی دارد و بهترین انجاعتی بوده باشد که در بهشت فراد و او نه و بعد از آن عرفت که  
 فدای تو کردم یا رسول الله در نزد خود هیچ چیز اعطا ندارم که بسبب او داخل در بهشت کردم و از تو فریج بخش  
 یا هم که پان یعنی که با علی علیه السلام نمودم و دیگر بجهت اتم که من در خاطر ندارم که نقص در عهد و در پیمان  
 و اگر از تحت اثری تا عیش مرا از خود هر فخره باشد و از این واکه اند هر آینه یعنی که با امیر المومنین  
 که دهم از آن بهتر نمیدم و بعد از آن چنان برخواست و گفت یا رسول الله انقضای خود شال و شادافتم  
 باین معنی که که تمام با مولای من منان و در کتاب جامع الاخبار این عاویس از حضرت امام جعفر صادق  
 علیه السلام روایت است که در اول عید آیه شریفه یومنون نعمته الله ثم یکره و بنا جاعلی باشد که در روز  
 غدیر از خود و خدای خود بولایت و امامت حضرت امیر المومنین و در نزد خود بدان کار نموده و در آنوقت  
 بنی ساعده و در کتاب انجالت شیخ طبرسی و در لوامع الانوار و در کتب البکار و در کتاب مناقب مذکور  
 است که در روز غدیر حضرت جبرئیل بصورت شخصی خوش نیات بنیکو لباسی مخضر سبزه ای پوشید و در آن  
 مجلس درآمد و بعد از اتمام امر و عاصبت و خلافت شاد ولایت گفت بجهت قسم که بنده هم چو امروز  
 روزی نشنیدم هر که که بگوشد است و بگوید نیکه از برای پیغمبر خود و خلافت و ولایت و خلافت نمود و بگوید  
 که حل این خنده را بخاکم کرد و بگوید را سخاوت کنم و بعد از آنکه مگر کسی که کافر کرد و دیده باشد بجهت و در رسول  
 برکشیده باشد و عذاب عظیم و عذاب الیم خواهد بود کسی را که حل این عقد کند و غیر خطاب از جلال و جلال  
 بود که این کار را از آنجا ان خوش صورت بنیکو لباس کشیده و چون آنکه ختم نمود بجهت حضرت پسر  
 الله و آنچه را که شنیده بود چنان نمود پس حضرت فرمود که آن جوار را بستان مرا خنجر گفت که من هر که



اولا ندیم و شش ماه حضرت رسول فرمود که ای کسان خبر نعل این بود هر میز انور در آنکه نوشت بنده ان که  
بوده باشی بر سینه که اگر تو نعل این خنده را بیا که دانه و از زهره کفار و از کجانی خواهر بود که خدا رسول  
و مومنان از او پزیرد و بود و مع این کلام از زهر نعل این شیشه و در سینه لایسین استیلا کرده  
علی الفصح را در نزد خود و پس در نزد وی جان شکسته و خود را در نزد وی مستوجب عذاب نمود و در وی  
معنوی اشاره بدین نموده است نفس مشتاق خود در دلت عطف ایمان و فادای منی است  
چون درخت است آبی درخت عود رخ را بنام سپاه بجهت عود فاسد رخ را بپسیده بود و در شمع لطف  
خود پیوسته بود شمع برنگ برنگ و بر کبریا بود با خدا و چو بیزیت سود و در آنکه گشت تقدیر کبریا  
شیده مسوالت که چون خبر دعایت و عفو شاه ولایت با طرف و جانب با ذرات درخت عادت  
این نخلان خدای که سر در در بزرگ انعم بود و بجهت حضرت رسول در آمد و گفت ما را بوحایت خدا بگو  
خود را فادای روزه و زکات تحلیف کردی قبول کردیم و با نماندنی شده خلافت را بچشم خود ادا نمودی  
این از فرموده است و از جانب خدا پیغمبر قیام نمود که این خبر فرموده الهی در حق شده است پس از بعضی  
رو کرد و افتد گفت یا الهی که آنچه میگوید حق و صدق است بفرما که در آسمان سستی خود و آید بر سر من که در  
تاب نشین این حکایت نیست هنوز سخن او تمام نشده سستی در آسمان بر سر او فرود آمده و از آن  
طرفش بر روی آمد و آن طعن بکنم و اصل که بدو مقارن این حال من سوره نازل شد سنال سائل  
بعذاب واقع یعنی سزاوارده خدا را که هیچ چیز وضع او را نیکو و انوار شده در روز عید  
بعوازا که آن دو سر کرده منافقین ابا بکر و عمر و عثمان حضرت امیر المومنین بخت کرده از جمل من  
رفتند و سوار می ورزید و ایشان بر خود و بکار ایشان بدیکری گفت و از ولایت بد الفبت  
احب این من ولایت علی بن خطاب یعنی قسم بخدا که ولایت این سو سوار دوست داشته  
نراست از ولایت علی علیه السلام ان سو سوار مجلس حضرت نبیر آمده آنچه از ایشان شنیده بود  
عرض نمود آنحضرت آن سو سوار را در گوشه جا و نا بکبر و غیر هر دو حاضر شدند و ایشان گفت که شما  
چرا با علی در سر منافق بخت کردید در زبان اقرار و در دل انکار میکنید ایشان گفتند معاویه

که بخت با علی از سر چه در انکار باشد پس خبر فرمود رسول الله آن سو سوار بر زبان فصیح و بلیغ انچه از آن  
و منافق شنیده بود بیان کرده ایشان باز در جواب او سوار نمودند که او بخت اگر نشاید و بگری در  
تقدیرش قول او نشاء است پس این باب قبول قول الهی را بیکم بفرمان علی بن ابی طالب و سوار شدن  
شد و هر یک بر زبان خود و بکار شاد است و دادند اند و منافق بدین شرمند و منتظر از خدمت سید المومنین  
پس در آن فرستند و چون حضرت رسول از دار قنابلی اتفاق نمود و در عهد و پیمان که در روز غیر بر نموده  
بوده و فراموشش کرده بود قول خدا و عیت او را نشنیده و در روز خود و باز انکار شده و کرده انچه کرده بود  
لوی سوار و در وصف احوال انچه گفته کرد که با صانع را بوجه و اوجه پندار از وی نباید و اوجه  
پس عیت کرده گشتم و عطا گشت چون در پیش من شوره بر سوزی نهشت من نمودن  
خدا گشت از حضرت فاطمه زهرا علیه السلام و آن مرت منافق بدین امر شرمگینان و بخت است انچه از آنجا  
غالب است و در این باب صاحب جسم البیدان روایت نموده که خدا که فریاد است در چهار که میان  
آن و در روز و در ذات و بعضی گفته اند که در روز و انچه بر او که بطریق مصالح در تحت تصرف  
آنحضرت در آمده بود و بموجب امر الهی فاطمه حضرت رسالت پناهی شده بود و در آنجا خبر پادشاه  
و در تحت آن قرار پادشاه بود و در کتاب حافظه الطریق و ادوات که روزی نهدن او شیده بخت  
امام برسی کاظم گشت که خدا که در اید و کن تا بنوا که از ام که سید فرم در آن امر غلام بر اهل بیت رسیده  
امام گفت که خدا که در آنجا پناه داده است و اقام که در اول پادشاه که من و انچه از وی نهدن سو کند با و کرده  
که و امیکلار ام امام فرمود که خدا اول عدالت است رنگ نهدن از این سخن سکت گفت دیگر که  
امام فرمود و نه نامه شرف داشت رنگ نهدن زده شد گفت و دیگر که ام امام فرمود که عدالت  
افترقیه منسوب است رنگ زردی او بر سر سیدال که دیده و در ذات غضب گفت و دیگر که امام فرمود  
که عدالت و باقی در بیست رنگ نهدن از سر سرب سار گشت و عدت دیده سر و بر سر نهدن  
و بعد از آن سر را در و در گفت ای کاشم نمود و مالک را نام بر روی که حق نبی فاطمه است و بی نهایت  
غضب و کلام کرده اند امام فرمود که ای نهدن من اول بگویم که باین قسمت در سر نهدن است و در















مسلمانان است که در این جنگ با یکدیگر درین جوانی در آن اوضاع متغیر و متزلزل و در آن  
 دنیا را در این حال در آن زمانه بود و در آن شهر و در آن روزی که در آن شهر و در آن زمانه بود و در آن  
 او بود و در آن روزی که در آن شهر و در آن روزی که در آن شهر و در آن روزی که در آن شهر و در آن  
 مدت خلافت خود را که در آن شهر و در آن روزی که در آن شهر و در آن روزی که در آن شهر و در آن  
 ابابکر و عمر هر یک در آن خلافت خود و در آن روزی که در آن شهر و در آن روزی که در آن شهر و در آن  
 خلافت خود و در آن روزی که در آن شهر و در آن روزی که در آن شهر و در آن روزی که در آن شهر و در آن  
 باشند نه انعام و نیکو بقیض علی را از اسامی است ملاست این که بقیض علی را از اسامی است ملاست  
 بی هر علی که نیست در آن خلافت که بر باد است اکنون است و در آن خلافت که بر باد است  
 اخذ و منتهی و در آن خلافت که بر باد است اخذ و منتهی و در آن خلافت که بر باد است اخذ و منتهی  
 که در آن خلافت که بر باد است اخذ و منتهی و در آن خلافت که بر باد است اخذ و منتهی  
 به حکم اهل شهر که در آن خلافت که بر باد است اخذ و منتهی و در آن خلافت که بر باد است اخذ و منتهی  
 که در آن خلافت که بر باد است اخذ و منتهی و در آن خلافت که بر باد است اخذ و منتهی  
 افضل تو قایل شد و طاعتی و نیز خدای دلی که در آن خلافت که بر باد است اخذ و منتهی  
 که چنانچه چشامه مراد است غرضی خیر و خدق در دهمان نایه که آن زمانه که در آن خلافت که بر باد است  
 که در آن خلافت که بر باد است اخذ و منتهی و در آن خلافت که بر باد است اخذ و منتهی  
 که انس بن مالک گفت روزی در خدمت حضرت رسول نشسته بودم سخن از شخصی در میان آمد که  
 نماز روز و رکوع و صدق از دست با بصل می آمد پس حضرت رسول فرمود که او را نمی شناسم که نام  
 که او را در اینجا پیدا شد و بطرف رفت یا آن گفت که با رسول آمد بخت که حرف او گفته شد پس چون چشم  
 متبادر آنحضرت برداشتم و فرمود با او که این شمشیر را بجز و در این مرد را بکش که در آن شمشیر است  
 پس او بجز و فرمود که او را بکش که در آن شمشیر است پس او بجز و فرمود که او را بکش که در آن شمشیر است  
 رسول فرمود بهر که این شمشیر را بجز و در آن شمشیر است پس او بجز و فرمود که او را بکش که در آن شمشیر است

که از آن وقت که رسول الله را دیدم که در مسجد بود و با خود گفت که این شخص که در آن وقت که در آن  
 در آن وقت که در آن مسجد بود و با خود گفت که این شخص که در آن وقت که در آن مسجد بود و با خود  
 و میرزا که در آن مسجد بود و با خود گفت که این شخص که در آن وقت که در آن مسجد بود و با خود  
 رفت او را ندیدم که در آن مسجد بود و با خود گفت که این شخص که در آن وقت که در آن مسجد بود و با خود  
 شد که چنانچه در آن مسجد بود و با خود گفت که این شخص که در آن وقت که در آن مسجد بود و با خود  
 خدای عز و جل که در آن مسجد بود و با خود گفت که این شخص که در آن وقت که در آن مسجد بود و با خود  
 یا رسول الله الفقه با یکدیگر که در آن مسجد بود و با خود گفت که این شخص که در آن وقت که در آن مسجد بود و با خود  
 و از این عجمی که در آن مسجد بود و با خود گفت که این شخص که در آن وقت که در آن مسجد بود و با خود  
 در آن وقت که در آن مسجد بود و با خود گفت که این شخص که در آن وقت که در آن مسجد بود و با خود  
 آنکه که بکشد سینه او چون پاره کشتی بود و در آن وقت که در آن مسجد بود و با خود گفت که این شخص که در آن وقت که در آن مسجد بود و با خود  
 هرگاه می کشد سینه او چون پاره کشتی بود و در آن وقت که در آن مسجد بود و با خود گفت که این شخص که در آن وقت که در آن مسجد بود و با خود  
 رسول که در آن وقت که در آن مسجد بود و با خود گفت که این شخص که در آن وقت که در آن مسجد بود و با خود  
 بود و در آن وقت که در آن مسجد بود و با خود گفت که این شخص که در آن وقت که در آن مسجد بود و با خود  
 سکه که در آن وقت که در آن مسجد بود و با خود گفت که این شخص که در آن وقت که در آن مسجد بود و با خود  
 امر بخش او فرمود و خلافت نموده باز کشید که در آن وقت که در آن مسجد بود و با خود گفت که این شخص که در آن وقت که در آن مسجد بود و با خود  
 جایز نیست که با آنکه سینه او را بکشند که در آن وقت که در آن مسجد بود و با خود گفت که این شخص که در آن وقت که در آن مسجد بود و با خود  
 از آنکه که در آن وقت که در آن مسجد بود و با خود گفت که این شخص که در آن وقت که در آن مسجد بود و با خود  
 بقاقت انعام نمایند که در آن وقت که در آن مسجد بود و با خود گفت که این شخص که در آن وقت که در آن مسجد بود و با خود  
 و در آن وقت که در آن مسجد بود و با خود گفت که این شخص که در آن وقت که در آن مسجد بود و با خود  
 نانی خرد این حکایت را بسیار شنیده ام که در آن وقت که در آن مسجد بود و با خود گفت که این شخص که در آن وقت که در آن مسجد بود و با خود  
 بقیض علی را از اسامی است ملاست این که بقیض علی را از اسامی است ملاست



که در این باب گفتند و یاد  
آنکه آن سید بکار در روز خود مشورت کرد که که علی بابا بکشت با کمال  
بالا کرد و این سید در میان فغانه و یلده بزرگه که او در سیف الله می گفتند و پیش او در قریش می نشستند و آنحضرت  
عزوی که در دست سیف الله بود از دست او بر سر او آورد و طوف کرد آن سنگ نموده و چون کار ببار آورد  
سنگ در دست او کرد و بزرگ بود که از صحبت اینا در طوف روح در کابلند با کشتن غارت کند با کمالش و  
و انقضای بکار و هایشان آنحضرت آن طوف کرد و از آن کرد و این قصه بطریق حلقه در باب است  
بنظر رسیده و بر خردان این آیت الله قدس را در باب احالات فغانه و یلده ذکر کرده شد در علم و در شیعت و در  
فضل و در کمال مانند مرتضی بود حال اسرار و تراجم باقی از آن لغت در پیشان علم و در علم آن  
در کتاب المصالح الاثری است که چنانکه حضرت رسول آمدند و گفتند با رسول الله صلی  
صلواته علیه و آله و سلم که مکان و منزل را بعد از آنکه با ما می نمود و آنرا در دست امیر المومنین و ابوذر غفاری و ابو بکر و عمر و  
بر فاق چنان در دایم ایشان فرستاد و ایشان غارت نمود که با در آن داور و کس با هم نباشند  
آنحضرت بنویسند با یکدیگر بگویند تا در وقتی که پیش من رسیده و چون یزیدی آمد رسیدند از پسای درخت  
و خود را داخل الدایمی نوشتند که با ابو بکر بن پیش رفت و سلام کرد و او را جواب داد و خود او از پیش کوشش کرد  
که نسبت خود را بگویند و جواب و با هر چه پیش گفت که آنچه گفت و گفتندی پیر من باز کرد که تو صاحب  
نیستی و بعد از آن علی بن پیش رفت و سلام کرد و در دایم جواب داد و دایمی کوشش کرد که نسبت  
خود را بچنان کن چون نسبت خود را بچنان خود چهره شد باو گفت که در دست تو در پیشان نزد با بگوشت گفتند  
ای پیر من که نسبت باز کرد که ما را با تو بر خویش و عثمان رخسار کرد و با تو بر خویش و در بار بزرگه ابوذر  
برخواست و سلام کرد و جواب و با یمن ابوجهم داد و بعد از آنحضرت خود در دایم چهره سر کرد و خود را باو  
گفتند که تو صاحب نیستی بعد از آن مولای مومنان برخواست و سلام کرد و جواب سلام آنحضرت داد و در میان  
افراد و بکشت گفت و چون آنحضرت لب ظاهر خود را بچنان نمود انظار و فاش کرد همه شد و در دایم کوشی  
هم رسیده چنانچه آمد با شعی و آنحضرت را در آن سخت نشاند و در میان خود و بر دایم علی بن ابو بکر بن کشت  
که ما از کمال کفایت کردیم یعنی آنحضرت را کشته و ما را از دایم فغانه که در آن رسیده و چون حضرت امیر المومنین

بآن جامعیت عنان قس از آن صحرای دور و دشت بخت بجز سدر سلس که در سینه دلس فرود نه که شمار اهر که مردم که با هم  
 و یک نباشند و شکاک که در میان ابوبکر و عیسی کشته شود آن حضرت همه را چنان نمود و اندوخت و با حق نشسته و رسول الله را  
 علی رسیدیم و این در واقع چندین ملحق شد یکی آنکه چون عین آن طوبی سلام آن سنه قی را دادند و او را از راه دانا  
 نباشان رسانیدند که او که در نزد خود و خیف رسول نموده و بایکدی که حرف زدند و یکدیگر را که با هم آمدند و در وقت  
 غیب دادند قرآن بخواند و بر کرد و عینان بگویند قبل از عیافت و اما است سبب است خوانند بود اذاکان الطاهر  
 دلیل قیوم سید توحید علی الهامی  
 آنکه چون کار خلافت بر ابوبکر مقرر گردید روزی آن هر سه سنان با یکدیگر  
 گفتند ما را کمان این نمود که این کاری علی در نزد وی او را برانظم آمد و او چنین در وقت او را برانظم آمد و او چنین  
 این را خود درست شد آن قرآن درست و نزد او است و او علم قرآن را بداند که رای باید کرد که اخبار علی و قرآن  
 کرد و بر باز یاد داده است باشد پس مقرر کرد که هر کس اتعی رایا میسوزد و او را باید در نزد وی حاضر نشد و در کوه  
 چاه و دزد و در نزد خود او را بفرستند و او را در دست بلی کرد و است و هر دم آید و سوره را در نزد خود باز و دزد  
 سکه است بخور دزد و یکو امیکه بخندند و آیه زلف الکر و اما که علی گفتند را در تشر که دزد آید و لعن جمعیت  
 اهل سن و اخی را در اندوخته و کویا نشیند و بود و علی امام و پیشوای که جماعت کم ازین باشد را برای مرتبه از جنت  
 بخارنی آید چنانچه شیخ غفر بود است را در در راه احمد متغی است غیر از این خبر غریبه نمی است  
 که شمس از او چکر سر بر سر در جهان که که در نزد خود را در راه بعضی که راه است از سعاد و مظهر نور و شاد  
 رو را چه که کرد و تا شمس از علی بفرزاد تو او بکمال حق نر باشد ولی که در استی تو بکمال جاسا  
 او تمام و این را سپرد او بکشتان احمد و بود که هر سه سنان در آن شب که در راه چاهی  
 که حضرت سید که سید بن جعفر و در بیت علی بن ابره و او خود بود و در خانه بچکیت از راه با مسجد وانی که در  
 خانه حضرت امیر المومنین علی بن ابراهیم جلد است و چون مرد در آن غیله شدند در راه با باز که دزدان  
 خدا و رسول کردند و از آن سستون امر را کشیدند و در مواضع روز جزا اندیشه کردند که این را انعام  
 از نام خدا و این قول غر و مباح است که دزد که این قهر را را می توانم کردن و چنانچه این طبعی است که هر سه در آن  
 شب که دزد در پیشان بنین هم طبعی است که هر سه در آن شب که دزد که سستی طعن نموده و در وقت است



خشی شد هر چند سیاه ناسلام در محضر از بردن در خشم خدا بگذرد زار که دینی نیست و نفوس  
 در خانه عثمان ابوبکر کثرت در پناه و غریب و غدار و کفر است طعن با حضرت امیر المومنین علیه السلام  
 این معاذ را شایسته فقی که در کتاب مناقب بسند خود و گوید که دست که حضرت رسول از جیب تنگ باطنی  
 مبرید از من با تو خدای خدا کرد و گوید غریب و پسر غدار با تو مملوک خوانند نمود و با تو با حق این ابوبکر و عمر  
 و عثمان بودند که با حضرت امیر المومنین علیه السلام بودند و در نزد خود و بگویند امت را غریب و داود و داود  
 احمد و خدی خود را شناسند و انعامت نیز پناه را در خود و شمار نمودند و دست روز غدیر بر خفا بخش نمودند و  
 و غریب و تپیش طعن است که ابوبکر و عمر بن خطاب با ابوبکر بیعت نمودند چنانچه روزی موالی میگویند  
 در مسجد داخل شدند و خطاب با ابوبکر نمود و فرمودند نعم ابوبکر و گفت جفا بان علی خیر خاف و ناعل  
 و ان رسول الله و حقی محمد فاکفیه قوله فی الفضائل فلا یخجله و ارد الوری ایان اولیین مفضل یعنی این  
 ای ابوبکر و درین باب جاهل باش که ای سیرین بر مکان و کفرش پوشانند و بداند که رسول و معیت کرده  
 و حق او و مکه که گردانید است در نزد خود کلام او را در فضایل او کم مکن حق او را در دهر دمان ربوبی او پس  
 بدو رسیده که حق تعالی مفضل نیست یعنی داناست بر گردانندگان خود و کتاب خود مناقب این سید  
 شافی را ابوبکر بن موسی حافظ از خود نقل نموده است و او در سند خود از ابن عباس روایت نموده است  
 که روزی با حضرت رسول خدا علیه السلام با غستان مدینه رفیق بودیم علی ابن ابیطالب همراه بود و سیر چند نفر  
 نمودیم و بهر باغ که رسیدیم حضرت امیر المومنین فرمود که خوب باغیت حضرت رسول با خود نموده که باغ نموده  
 پشت بستر زمین است و در آخر دیدم که دست مبارک بر سر زد و با او از جیب کتف حضرت امیر المومنین علیه السلام  
 پرسیدند یا رسول الله سبب کبر چیست فرمود که آنرا میگویم که در سینه جیبی که گوشت و دانه است  
 ظاهر میگردد و مثل آنکه مراد برسان نمیند و گنهای خود را با تو آشکارا کنند و هر یک از علی ایضا و فضیلت  
 این قسم اعادیت در کتاب خود و گویند و اندک عبادی با عادت و اقوال خود و در دین هر خطای می شود و  
 و دوری بکثرت دوست بدین جهت و دوستی قبیحت و نافرمانی و اگر بدین میگویند پس حق است که  
 با تو و افعال این نباشد انچه بموجب و سبب سیده الفاطمه زهرا علیها السلام آن سرافراز

حق

فرقی ندارد در آن مصر و اورا می شناسد و خبر از مرد و طهر آن مظلوم نه باشد و از بارش نیز خروم مانند دین بنابر  
 و حق بود که انچه بر بخت سیرت بیرون نرسد نمود و بود از آن که ظلم سر و دود خشنود و در پیش نبود که ایشان شیش جنازه  
 او نمود و بر او نماز کنند چنانچه در کتاب بیعت ابی امارت الحنفی که در خطب نماز در کتاب خود و گویند که حضرت فاطمه  
 از دنیا رحلت نموده و در آن حال از ابوبکر و عمر و دیگران در جبهه خاک و بموجب وصیت فاطمه زهرا علیها السلام در  
 حال حضرت سیده الفاطمه استخوان کردند و در غریب بود و میگویند که بموجب وصیت حضرت سیده فاطمه را  
 و حق نیز در پیش سرگشت که مرقد کثرت زبیری و در آن روز که گشت تا بر روی زمین هر روز با اعیان و غنی  
 و تجسس نمودند از آن نشان یافتند و قصت فاطمه از خدیجه عاتقه علیها السلام و علیها السلام و علیها السلام  
 و قام حتی اتی القبر فبها حلق فی ساقه و لای و لم یصل علی منم احد حاشا لکما علی منم احد و اما  
 حتی اذا انصب القوم الغدا و هو لعل القبول و لم یدر یوشوا قالوا لایا ابی سبطین فقلت بنت القی  
 فاقده فها ابی باهم تحت بالمطی فلو فایض و قد بین انفا انچه چنان صاحب کار را از روی  
 و قمار و نقد دینی با شرم بر بچه که از خلفای می شناسد که کردند و بعد بن عباد و قیس بن سعد که از اکابر اهل  
 بودند سیرت ایشان فرمودند و در آن روز که بیعت ایشان با ابوبکر نمود و باشند بموجب لشکر و است و علی  
 المظلمات خود را بر روی است که بعد بن عباد و با جاح خانه و عمارت با ابوبکر نمودند و در آن وقت  
 عمر روزی از در باز کرد و گفت بیعت کن تو ای سعد و یا از مدینه بیرون و بعد گفت هر از روی و لای که تو در  
 امیر باشی و از مدینه بجانب شام رفت و او را قید بسیار بود و در قریه شام هر روز و روی بسیار و بی شکی  
 از روی مدینه میرفت و فرموده جسر بری بر او زدند و او را کشیدند و بر روی آنکه عمارت و لای از روی  
 سعد بن عباد و شرم فرستاده و او را در شب فرصت یافته بعد از قتل رسانیدند و در بعضی روایات آنکه ابوبکر  
 در ایام امارت خود مشورت عمارت و لای را شام هر روز نمود و بعد از قتل رسانید می پسندید و عمارت  
 رسول الله چنین باید که در مدینه بکینا هر روز برای بیعت بنای نموده و بعد از قتل او فرماید و این را نیز از عمارت  
 عثمان می شناسد و چنین که بعد بن عباد و در زمان حکومت عثمان پیوسته است و در بعضی نشانی  
 اگر طاعتی باشد بحدی که سن رفتن بعدی بخانم نماند آنکه هر کدام از خلفا مرشد سال



و چهل سال بعد است بشمول بودند و پدرش عزرا بن یسای و مادرش یسای و پدرش یسای و مادرش یسای  
 در کردن و بعد از آنکه از پدرش بیرون میروند و این معانی را در کتاب منسوب از عهد موسی و  
 نموده که حضرت رسالت فرموده اند که نام نبوت بن و علی شمس گردیده و چون کلام از من بیرون شود  
 و بعد از آنکه نبوت و در خود و بعد از آنکه نبوت رسالت بوده ایم پس آنچه که نبوت رسالت است از من و از من بعد در این  
 هر استی نبوت و رسالت و علی نزد امانت و وصایت داشته اند نبوت بن و وصایت نبی  
 خلق باشد و در کتاب قرآن از تغییر آنکه گردانی عاقلک فکرتس اما ماقال دین در حق قبل  
 و اینال عهدی الطالین آمده که حضرت الله تعالی حضرت ابراهیم علی پناه و علیه السلام خطاب کند بر آنست که  
 من ترا امام و امام خواهم و آنکه در این حضرت ابراهیم از حق تعالی منسلک نموده که در نزد فرزند مرا  
 نیز امام گردان حضرت با حق تعالی فرموده اند که عهد و جهان من که امامت و خلافت است نیز به فرزند من  
 کتب است باشد و حیدر از عهد انبیا بن معبود رویت نموده است که سبب گایان است در شان نزول آیه  
 فرموده که انما الله تعالی امام لم یجد لکم سلطانا فاعلموا انما الله تعالی و حق تعالی و حق تعالی و حق تعالی  
 ابراهیم علیه السلام که در نزد فرزند من نبوت رسالت رسیده که نبوت رسالت رسیده که نبوت رسالت رسیده  
 بنابرین حضرت حق تعالی را پیغمبر صلوات الله علیه و علی و وصایت کتب فرموده و در کتاب منج الضالین  
 آمده که ایا که در چهل و شش سالگی و در سی و پنج سالگی بشرف تمام شرف گردیده و در میان کتب  
 کتب اهل جماعت است و ذکر شده که ایا که در سی و شش سالگی و در سی و شش سالگی و در سی و شش سالگی  
 سالگی مسلمان شدند و ای هاشمی بدین هرگاه اما مان و پیغمبران شایسته از سی و چهل سالگی بشرف  
 اسلام رسیده و در کتب عبادت و پرستش سجده و شصت است نموده که در قیامت است و خلافت رسیده  
 باشند انکه نبوت رسالت رسیده که در خود و در خود و در خود و در خود و در خود و در خود و در خود و در خود  
 از سی و شش سالگی در آنجا که نبوت رسالت رسیده که در خود و در خود و در خود و در خود و در خود و در خود و در خود و در خود  
 شرب کشتن خون با خود نموده و خدا میسج و شام چهل سال ایشان ازین در جوش بود و فرموده  
 ایشان از آن برورده بود انکه در آنجا که نبوت رسالت رسیده که در خود و در خود و در خود و در خود و در خود و در خود و در خود و در خود

بخلق

بخلق زنده بگذاشتند و در کتاب منسوب از عهد موسی و مادرش یسای و پدرش یسای و پدرش یسای و مادرش یسای  
 بحث و در آنجا که از پدرش بیرون میروند و این معانی را در کتاب منسوب از عهد موسی و  
 گردیده که حضرت رسالت فرموده اند که نام نبوت بن و علی شمس گردیده و چون کلام از من بیرون شود  
 و بعد از آنکه نبوت و در خود و بعد از آنکه نبوت رسالت بوده ایم پس آنچه که نبوت رسالت است از من و از من بعد در این  
 هر استی نبوت و رسالت و علی نزد امانت و وصایت داشته اند نبوت بن و وصایت نبی  
 خلق باشد و در کتاب قرآن از تغییر آنکه گردانی عاقلک فکرتس اما ماقال دین در حق قبل  
 و اینال عهدی الطالین آمده که حضرت الله تعالی حضرت ابراهیم علی پناه و علیه السلام خطاب کند بر آنست که  
 من ترا امام و امام خواهم و آنکه در این حضرت ابراهیم از حق تعالی منسلک نموده که در نزد فرزند مرا  
 نیز امام گردان حضرت با حق تعالی فرموده اند که عهد و جهان من که امامت و خلافت است نیز به فرزند من  
 کتب است باشد و حیدر از عهد انبیا بن معبود رویت نموده است که سبب گایان است در شان نزول آیه  
 فرموده که انما الله تعالی امام لم یجد لکم سلطانا فاعلموا انما الله تعالی و حق تعالی و حق تعالی و حق تعالی  
 ابراهیم علیه السلام که در نزد فرزند من نبوت رسالت رسیده که نبوت رسالت رسیده که نبوت رسالت رسیده  
 بنابرین حضرت حق تعالی را پیغمبر صلوات الله علیه و علی و وصایت کتب فرموده و در کتاب منج الضالین  
 آمده که ایا که در چهل و شش سالگی و در سی و پنج سالگی بشرف تمام شرف گردیده و در میان کتب  
 کتب اهل جماعت است و ذکر شده که ایا که در سی و شش سالگی و در سی و شش سالگی و در سی و شش سالگی  
 سالگی مسلمان شدند و ای هاشمی بدین هرگاه اما مان و پیغمبران شایسته از سی و چهل سالگی بشرف  
 اسلام رسیده و در کتب عبادت و پرستش سجده و شصت است نموده که در قیامت است و خلافت رسیده  
 باشند انکه نبوت رسالت رسیده که در خود و در خود و در خود و در خود و در خود و در خود و در خود و در خود  
 از سی و شش سالگی در آنجا که نبوت رسالت رسیده که در خود و در خود و در خود و در خود و در خود و در خود و در خود و در خود  
 شرب کشتن خون با خود نموده و خدا میسج و شام چهل سال ایشان ازین در جوش بود و فرموده  
 ایشان از آن برورده بود انکه در آنجا که نبوت رسالت رسیده که در خود و در خود و در خود و در خود و در خود و در خود و در خود و در خود







[illegible][illegible]











































[illegible][illegible]



























[illegible][illegible]































































































































































































































































































































و قسندانی غمزدگان و کافر و کینه ناپسند است این بیت رسالت را بخواند و میگوید در حق تعالی است  
 خدا بود و بزرگ اقبال و احوال ایشان بخلاف آن که میگویند آنکه چنانچه ایشان در روز عاصی سرورند و در حق تعالی  
 و برسم ایام عید مبارک باد و ایام شمع نیز را میکنند و گویند که اکثر ایشان مانند او را در شام بعضی حضرت امیرالمومنین  
 شریک ایمان و اسلام میدانند و احدین قول که نام انور نامی و زنده او است و در سینه جبرئیل است که میگویند  
 البرزخ لا یكون من ساضی بغیض علیا قلیلا در سبب اینست که در روزگار آن پدیدین و ملاقات کردن پدیدین  
 باب در کتاب رجال که در کتب معتبره این سنت است و ذکر شد که نام ابو جعفر عثمان است و پدرش است که ثابت  
 پس در زمانی این سنت است و ذکر شد که غلام یکی از بنی تمیم است و در سال ششاد از حضرت سید المرسلین آن پدیدین  
 بوجه آمد و در سال صد و پنجاه و نه غایت یافت و هشتاد سال عمر بود و در میان آن عمر که در ایام شام و در او را  
 بجهت میراثی کشیدند و در حدیثی است که در کتاب سید بنی است که در سال چهل و نه از حضرت  
 امیرالمومنین و از دینار است و ابو جعفر زیدی نامی بود و خلفای بنی عباس را متغلب میخواند و ذکر شد که نام جبرئیل است و  
 در سال صد و سی از حضرت ابو جعفر کاشف طلب نموده و در غایت بسیار و در غایت سرسازش در برای ایشان معجزات  
 چون مردم را در حدیثش و دنیا بود و خداوند بود و در غایت و در غایت و در غایت و در غایت و در غایت و در غایت  
 الحالی نیز از ایامی روزگار شد و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار  
 و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار  
 دولت برای حضرت امام جعفر صادق بود که در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار  
 پشیمان حضرت امام علی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار  
 که در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار  
 ایام است و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار  
 انقضی آنکه در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار  
 و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار  
 و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار

مومن اطلاق را با جعفر کلا و واقع شد چنانکه یکی از ابو جعفر با او گفت که تو بگو و رحمت در دنیا واقع شد گفت آری گفت  
 که هزار دینار دین و چون رحمت کم از دین بزرگتر نیست اطلاق گفت که تو بگوئی گفت من ده که چون رحمت کنی این  
 خواهی بود و خبری از آن بود و نیز در همان کتاب است که در سینه اطلاق گفت که خط و اسم دست ابو جعفر که در شام و در بار  
 که در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار  
 پاکه دست تو را بدست و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار  
 مومن اطلاق را بدست و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار  
 ایامی و نیز در آن کتاب روایت است که در روزی مومن اطلاق شریک مجلس ابو جعفر را نظر برد و افتاد و در حدیثی  
 تعجب و عجا و با صاحب هر دو گفت که در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار  
 بجهت و احباب و خوانند که آنرا در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار  
 شیطان اطلاق نام نموده بود و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار  
 است و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار  
 و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار  
 که ابو جعفر را در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار  
 در ابو جعفر بود و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار  
 رسید که در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار  
 و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار  
 غالب بود و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار  
 و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار  
 که در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار  
 و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار  
 چون ابو جعفر را در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار و در حدیثی است که در روزگار















بجمله تصرف خود را در ده خطه شاهی خیره خواند و این واقعه در شهر سوسه نشان و خمین و عثمانیه تروی نمود و خطیب  
 در بالای منبر این کلمات را خواند که اللهم صل علی محمد و آل محمد المصلح علی الرضی و الفاعل الباقی و المرحوم طین و آخر جمعه  
 و یکروزه زمان را بگشتن گنج علی خیر العال مامور گردانید و بعد از آن مزار الدوله مصر را در مصر پای تخت نمود و میراث  
 الدوله که از آل اجداد بود و در آن احوال حکم جلب بود و بواسطه نفی که داشت امر کرد که در در مساجد جلب این کلمات را  
 نوبتند و تحت دیده حکومت جراحین پادشاهان در بلاد داشتند و همیشه بودند و در زمان پادشاهی دیار کشید  
 مرضی علیه الرحمه در دنیا رحلت نمود و اقتدر شد شاهی خیره در بغداد بود که عشاء هزار گنج چنانچه او غارت کرده بود و  
 پادشاهی دیار در عثمانیه جری بود و دیگر خیزن سلطان ملک شاه شد بود و باعث تشیع آن بود که بعد از فوت پدر  
 چون بر تخت قرار گرفت یکم ثانی نوشت که مذاب اهل سنت حق است یا مذبیست که مذموم است و کلام باطل است  
 حکم کرد که هر چه قصد فرموده و باو فرستاد و کتاب آنکه و عتبت را در میان رساند یا دلاسران توان ناز و فریاد  
 را که داشت مصلحی و مرضی بعضی عالم دین را بنا یکسره داشتن از پس سلطان ملک شیون نمیداد و در آن  
 پادشاهی بود که سبزه داشتن از پس سلطان دین پس چون ردا در دود چون عا و خورش حراب و غیره داشتن  
 سر براباری از روی اعتقاد حق زهر بود و دین پیغمبر داشتن انکار او را بر عا و در مقدم با سخن بنشاند و در کوفتی  
 عذر پیغمبر داشتن است تو بیای شکان که خدا در وصف حق حق که آنکه ز جعل آن گفته بود داشتن سلطان را که نشسته  
 یکم بایست با فرزند او را بر که غلامان امیر الکوسین عا و آورده و همیشه در زمان او مرده اهل بود و دشواریست که یکم یکم  
 مطهر امام ثامن علی بن موسی الرضا علیه السلام و آئین و در زمان سلطه آن پادشاه با مر و زمان او ساخته شد و تا حال  
 است و در کتاب جلال الامین آمده که یکم مبارکه آنحضرت از آثار شرف ابوطه بر قیبت که در سلطان بخیر بود و جسد  
 کتب زیست اهل سن که در سنه درج و الف تصنیف نموده و ذکر کرده که جعفر کاه النوار ارج گوید که بسبب کتب تمام  
 امام رضا را فراب کرد و در دم طوس و نایق را از زیارت آن حضرت منع نمود و شبده منع نشده و دختر و پنهان بود  
 بآن روح فغان و آن مکان بهشت نشان رسانیده زیارت آنحضرت متوال میشد یک طواف مرفعه سلطان عا  
 موسی الرضا هفت هزار و هفتاد و شش اگر هست نامی سلطان محمد و حضرت امیر الکوسین را در خواب دیده و که او را  
 بان کند خواب کرده فرمود که با حقین خواهد بود و صلیح آنروز سلطان محمد و عا را از طایفه و طوس فرستاد تا عا را

که اکنون

که اکنون بر سر مرقد مطهر حضرت امام رضا است بنا شده و هر چه فراسا از سر کار انوارت حضرت بود و بعد از آن  
 سلطان محمد و شاهی خیره کرد و در اترام شد سعی و اهتمام پیغمبر و از پادشاهان یعقوب شد شاهی خیره  
 بود چنانچه بسبب یعقوب رسانید که ابو یوسف بن سینان اوی در عثمان طبع یکم یعقوب است فرمود که  
 ابو یوسف را آورد و نامیاست کند و در گفت ایما الامیر از عثمان بن عثمان سخن کو شیخ شاست طبع یکم یکم کرد  
 عثمان بن عفان که در سیستان و ناصیان او را خند سیم رسانید او را طبع یکم یعقوب است گفت مرا کان آن بود  
 که او سر داران میرشد شاهی خیره بود و در بخوی در شیخ خود داشت که کر نام نامی در پیش او پیرونده اهل انصاف  
 امر میفرمود و آن پادشاه نیک اعتقاد میکرد که عین دلیل در انصاف علی بن ابی طالب است که توله او در حرم کعبه  
 این در بد و منزلت مخصوص آنحضرت است چنانکه شاعر گفته در مرید علی نبوت نه چند در غایت زاده  
 باقبال بلند بافرزند که نواز را در دارد شک نیست که باشد شایع فرزند و در باب امامت حضرت  
 امیر المؤمنین و اثبات جنت پیغمبر و ابطال است است که سر سوم بنمایا اگر که در صورت اولان و دیگر سر سوم  
 پنج المی و مدق الحنف در علم کلام عقاید آن کتب بهار بر داشته با اتفاق فخر الحقیق طایب سر که فرزند زنده بود  
 و اول شباب و در حد سن مرتبه اعتقاد رسید بسطی آمده و در آنروز داخل مجلس سلطان کرد و در سلطان  
 مجلس اعرش نمودند و در صدر مجلس از جای دادند عا که گفت خود را در پیغمبر خود داشت و حصار ازین امر پیوسته  
 در خاطر گذرانیدند که این عرب پیغمبر و دیوانه است و سلطان و بعد از استفسار نمود عا در جواب فرمود که در زمان  
 حضرت رسول ابو خنک گفت مبارکه سرور انبیا را دیده و چون در مجلس سلطان جمعی از حضرتان بنسند حکام  
 آنچون امامان آن گفتند و در بود و سواد که متابعان و هر و ان او نیز بنسنت امام خود عا بنانده و گفت ما بعد از  
 ازین سبب گفت خود را بجهت نمودم عا می حق میگویند که گفت در زمان حضرت رسول ابو خنک در یک بود و بعد از آن  
 بعد سال پیغمبر پیغمبر سید علامه گفت مرا بعد از دید که سوگندم شاهی خیره رسول اندیده بود علی شش فرزند  
 گفت شاهی که در زمان حضرت رسول بود علامه فرمود که هر روز او را بافت است ملک گفت پیغمبر را از دیده بود و حکم  
 ما که نیکو زبانی در آمد گفت که ملک در زمان حضرت رسول نبوده چرا افترا با تیر میگویند علامه گفت من انبیا  
 کرده ام احمد جمل بود و گفت جنب در زمان پیغمبر بوده و اقتدر بعد از حضرت رسول بد تیر بد تیر سید بن علامه









سلام و ادب و کمالی  
 بفرمانده  
 سوار و سواران  
 کرم

مجله علمی و ادبی

بسم الله الرحمن الرحیم  
 الحمد لله رب العالمین  
 و الصلوة والسلام  
 علی سیدنا محمد و  
 آله الطیبین الطاهرین  
 أجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم  
 الحمد لله رب العالمین  
 و الصلوة والسلام  
 علی سیدنا محمد و  
 آله الطیبین الطاهرین  
 أجمعین

۲۷۵۱





